

کشورهای «جلو جبهه» در پروژه جهانی آمریکا (۱)

از میان نامه های رسیده

اوضاع و مقاومتها در برابر امپریالیسم و صهیونیسم

مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی

انتخابات برای کی و برای چی؟

نوروزتان پیشروز!

خیمه شب بازی انتخابات دوره هفتم مجلس شورای اسلامی ایران، در میان رقابت مقتضانه‌ی جناح حاکم اصولگرا با جناح رقیب به اصطلاح اصلاح طلب، بر سر ممانعت از دستیابی آنها به امکانات بیشتر در دستگاه حاکمیت، بالاخره در ۲۴ اسفند امسال برگزار شد.

از ابتدای شروع تبلیغات و معرفی کاندیداهای مشخص شد که جناح حاکم اصولگرا تحت هدایت خامنه‌ای، مصمم است به هر تریبی که شده اکثریت خود را در مجلس از دست ندهد و ورود "خودیها" را در حدی بپذیرد که هژمونی اش را در حاکمیت و تاحدممکن یک دست از دست ندهد. به همین علت خامنه‌ای از مردم خواست که وسیعا در انتخابات شرکت کنند و حتا وزیر کشور مدعی شد که بیش از

۶۰٪ حائزان رای دهی در انتخابات شرکت خواهند کرد. در حالی که تمامی اخبار حاکی از عدم رضایت مردم از شرکت در آن بود. در این میان انواع و اقسام نظرات توهم انگیزی از جانب نیروهای مخالف حاکمان، مطرح شدند نظیر این که: چون نظارت استصوابی در حذف کاندیداهای نماینده‌گی موجود است، چون احزاب آزاد نیستند تا نماینده معرفی کنند، لذا تا زمانی که این موانع برداشته نشوند، باید انتخابات را تحریم کرد، گوئی که در انتخابات "آزاد" مشکلات انتخاب آزادانه و آگاهانه‌ی کاندیدها موجود است و دموکراسی قابل اجراء!؛ یا برخی دیگر با بیان این که چون شرکت در انتخابات

بقیه در صفحه دوم

بقیه در صفحه هفتم

زنان راه انقلاب کردن را باید برگزینند!

فرا رسیدن ۸ مارس، روز زن، فرصتی بود تا بار دیگر گوشه‌ای از خشونتها، تجاوزها، حق‌کشی‌ها و فرودست نگه داشتن زنان به مثابه نیمی از بشریت، در تظاهرات خیابانی شهرها و روستاها، در تجمعات پارتیزانها در روستاها و جنگلها و در مناطق جنگی؛ در اخبار رسانه‌های گوناگون و اعلامیه‌های تشکلهای و مدافعین حقوق زنان، بازتاب داده‌شود:

- در سال گذشته بنابر آمار کمیته ویژه سازمان ملل ۱.۲ میلیارد زن با کار در بیرون خانه کسب درآمد کردند که در طول ۱۰ سال گذشته ۱۸٪ رشد داشته است.

- مع الوصف تعداد زنان شاغل کمتر از مردان

بوده و در آمدشان نیز ۱۶٪ کمتر از مردان است.

- به شمار زنان بی‌کار ۸۰.۶ میلیون افزوده شده و نرخ بی‌کاری آنها در جهان ۶.۴٪ است. در حالی که نرخ بی‌کاری در میان مردان ۷.۵٪ می‌باشد. (همانجا)

- حدود ۷۵٪ کارهای خدماتی جهان توسط زنان انجام می‌گیرد. مع الوصف، ۸۰٪ فقیران جهان را زنان تشکیل می‌دهند (به نقل از اعلامیه فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری به مناسبت ۸ مارس)

- ۸۰۰ میلیون نفر از بی‌سوادان جهان زنان هستند. از هر ۵ کودکی که به مدرسه نمی

بقیه در صفحه پنجم

بقیه در صفحه هشتم

اعلامیه مشترک

مارس ۲۰۰۸ در ۲۰ام مارس ۲۰۰۳، جنگ تجاوزکارانه علیه عراق و متعاقب آن اشغال عراق توسط امپریالیستهای آمریکا و با پشتیبانی نظامی، سیاسی و اقتصادی دیگر کشورهای امپریالیستی، شروع شد. این جنگ تجاوزکارانه گسترده‌ترین و خشن‌ترین حمله توسط امپریالیستها در دهه‌های اخیر بود، که در چهارچوب استراتژی عمومی (در خاورمیانه)، از جمله حمله علیه مردم افغانستان، فلسطین و لبنان، صورت گرفت. با وجود گسترده‌گی تخریبها و قربانیان زیادی که امپریالیستهای آمریکا باعث آنها شده‌اند،

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



انتخابات .. بقیه از صفحه اول

حق مسلم هر شهروند است، نباید با انتخابات قهر کرد و گذاشت تا هیئت حاکمه خود ببرد و خود بدوزد، پس باید به هر جهت در آن شرکت نمود! گوئی که مقصد نه انتخاب نماینده واقعی بلکه حضور سمبولیک در انتخابات است برای گفتن این که ما هم در کشور حق شرکت در انتخابات را داریم؟! و یا "چون انتخابات محل بروز ترکها و تناقضات و عرصه‌ی تجلی رخداد سیاسی نیست، پس انتخابات از قبل مرده است و نه فقط مشارکت، بلکه تحریم آن نیز به مثابه کنش سیاسی پوچ و بی‌معناست". گوئی که نباید در صورت امکان از انتخابات به مثابه سنگری هر چند ضعیف در مبارزه علیه حاکمان فاسد استفاده کرد؟! یا این که "باید رفت و رای سفید انداخت تا معلوم شود که مردم در چه حدی با این‌گونه انتخابات مخالفند". گوئی که اعتمادی به شمارش آراء هست و بالاخره معلوم خواهد شد که مردم به رژیم رای نداده‌اند؟! و غیره که نشان دهنده‌ی درک و نظرات ضد و نقیض یک جانبه و یا نادرست در برخورد به مسئله‌ی انتخابات می‌باشند.

مضحکه‌ی انتخاباتی نوع مذهبی، یک بار دیگر به طرز عریانی نشان داد که هدف انتخابات در جامعه‌ی طبقاتی که مشتی صاحبان وسایل تولید و مبادله و ثروت در راس قدرت حاکمه‌اند، تنها و تنها به منظور تداوم بخشیدن به نظام استثماری و ستم‌گرانه‌ی خود در لافاه‌ی دموکراسی و احترام به آراء مردم است، در حالی که رقابتهای انتخاباتی تنها در راستای حفظ نظام معنا می‌یابند و ربطی با مسائل انتخاب کننده‌گان ندارد. قورباغه‌ای است که باید پیوسته رنگ شده و به جای لبلب فروخته شود!!

حذف اسامی کاندیداهای رقیب، تهدید آشکار آنها جهت امتناع از کاندید شدن به دلیل این که حذف خواهند شد، ورود سپاه پاسداران به عرصه‌ی انتخابات و حضور پُرنرنگ مداخله‌گرانها، فقدان رقابت کاندیداهای جناحهای مختلف در بسیاری از حوزه‌های رای گیری، ممانعت از پخش نظرات کاندیدها در مورد برنامه‌های‌شان و ممنوعیت استفاده از پوستر انتخاباتی و یاموضع‌گیری در برخی مسائل از جمله مسئله‌ی غنی سازی اورانیوم، تمرکز تبلیغات رادیو تلویزیونی و روزنامه‌ای در مورد کاندیداهای متعلق به جناح اصول‌گرای دولتی، نارضائی وسیع مردم، همه و همه حکایت از بایکوت

انتخابات داشت. مع الوصف ادعای مجدد وزیر کشور در مورد شرکت ۶۰٪ رای دهنده‌گان در رای گیری که خلاف ارزیابی رسانه‌ها و شاهدان عینی است، حکایت از این دارد که شرکت در انتخابات به مراتب پایین‌تر و احتمالاً زیر ۳۰٪ بوده و ادعاهای کار به‌دستان رژیم در شرکت انبوه مردم، سرخ کردن چهره‌ی کثیف رژیم با سیلی و ارائه‌ی چهره و ظاهره‌ی دموکراتیک با پشتیبانی مردم، می‌باشد. اما مجموعه‌ی روی‌دادها نشان می‌دهد که ترفندهای حقیری به کار گرفته می‌شود و دروغهای شاخ‌داری گفته می‌شود که نشان از درماندگی رژیم حاکم است در ارائه‌ی چهره‌ی مطلوبی از خود در انظار جهانیان و اثبات ادعای مزورانه‌شان دایر بر این که در ایران دموکراسی نوع پارلمانی اجرا می‌شود! فراموش نکنیم که احمدی نژاد بارها اعلام کرده‌است که در ایران بیشترین آزادیهای دموکراتیک برقرار است!!

گرچه مشخصاً پس از پایان رای گیریها و اعلام نتایج نهائی آنها دقیق‌تر می‌توان در مورد ابعاد قلبها صحبت کرد، اما از هم اکنون صدای اعتراضات جناح رقیب "خودی" رفرمیست بلند شده و می‌توان با صدائی رسا اعلام کرد که این انتخابات از نظر اکثریت مردم ایران باطل و بی‌ارزش است. چراکه حتا به فرض شرکت ۶۰٪ مردم در انتخابات، اکثریت در مجلس با ۳۱٪ آراء متحقق می‌شود که کمتر از ۱/۳ آراء کل انتخاب کننده‌گان است! و این اقلیت برای مردم ایران قانون خواهد‌گذراند که نشانی است از حاکمیت اقلیت بر اکثریت!!

از نظر تاریخی، بیش از ۲۰۰ سال است که شیوه‌ی انتخابات نوع پارلمانی در کشورهای سرمایه‌داری و حتا کشورهای نیمه‌فئودالی - نیمه سرمایه‌داری - نیمه مستعمره معرف وجود دموکراسی در این کشورها بوده‌است که توسل به "آراء عمومی"، شاه بیت آن می‌باشد!

در بررسی این پدیده سوآلاتی مطرح اند که باید هر انسان منصفی در مورد آنها فکر کرده و جوابی دقیق به آنها بیابد:

سوال اول: اکثریت عظیم رای دهنده‌گان هر کشور را کارگران و زحمت کشان تشکیل می‌دهند. پس چه‌گونه است که طی تاریخ، اکثریت اعضای پارلمانها را مدافعان نظامهای حاکم ضدکارگر و ضد زحمت کش تشکیل داده‌اند و یا اگر هم برخی از کارگرا

و زحمت‌کشان به مجلس راه یافته‌اند، به جز تعداد اندکی از آنها، بقیه افراد خود فروخته‌ی مدافع نظام حاکم بوده‌اند. در حالی که زنده‌گی روزمره‌ی جوامع بشری نشان داده‌است که کارگران و زحمت کشان از نظامهای حاکم سرمایه‌داری و ماقبل سرمایه‌داری ناراضی بوده، پیوسته علیه این نظامها مبارزه کرده و حتا به خاطر دفاع از حق خود، خون‌شان توسط تفنگ به دستان حاکم بر زمین ریخته شده و یا به شکنجه و زندان و اخراج از کار محکوم شده‌اند؟! پس اگر به راستی رای گیری برای پارلمان فرصتی باشد تا آنها امکان استفاده از حقوق خود را از طریق گسیل نماینده به پارلمان داشته‌باشند، آنها نباید لحظه‌ای درنگ نمایند.

این نشان می‌دهد که طبقات استثمارگر حاکم با در دست داشتن قدرت دولتی، هزاران ترفند و حيله و دروغ را به کار می‌برند تا خود را مدافع مردم قلمداد کنند و پس از اتمام انتخابات، تمامی قولهایی که به مردم در تغییر دادن اوضاع داده بودند، کنار گذاشته و مصوباتی از مجلس می‌گذرد که به تداوم رژیم استثماری حاکم خدمت کند. مگر نه این است که ادیان و مذاهب موجود هزاران سال است با توسل به تحمیق، به مردم گفته‌اند که آنها در نزد خدا یکسانند، اما با تمام قدرت از صاحبان وسایل تولید و مبادله و ثروتمندان دفاع کرده و توده‌های استثمار شده‌ی گرسنه و تحت ستم را به آخرت و داشتن فرصت برای اقامه‌ی دعا در روز قیامت حواله داده‌اند؟! در هر دو حالت قصد تحمیق مردم است برای استفاده‌ی سوء از آنها کردن!

سوال دوم: در یک جامعه‌ی طبقاتی چه چیزی در تاریخ پیوسته تعیین کننده‌ی عمل کرد آن جامعه بوده است: اقتصاد، سیاست، مذهب، سنت، فرهنگ و یا...؟

طی چند هزار سال تاریخ جوامع طبقاتی، انسانها ناشی از موقعیت شان در تصاحب وسایل تولید و مبادله، در سطوح مختلف قرار داشته‌اند: صاحب برده و برده، فئودال و دهقان، سرمایه‌دار و کارگر. حکومت در اختیار کدامین گروهها بوده‌است؟ برده‌دار، فئودال و سرمایه‌دار. پس اقتصاد نقش تعیین کننده از نظر تاریخی داشته و سیاست و مذهب و سنت، فرهنگ و... هم اساساً در خدمت حفظ نظام اقتصادی حاکم عمل کرده‌اند.

هیچ طبقه‌ای هم برای حفظ قدرت

در دست خود، نهادهائی درست نمی

انتخابات پارلمانی مُرد، زنده‌باد انتخابات شورائی!



لذا به مصداق "هرچه قدر پول بدهی، آش می‌خوری"، پیش بردن تبلیغات انتخاباتی به نفع احزابی که توسط سرمایه‌داران بزرگ مورد حمایت مالی قرار می‌گیرند. - نماینده‌گان در انتخابات پارلمانی برای یک دوره‌ی چند ساله انتخاب می‌شوند و طی این مدت کارشان در پارلمانها بوده و رای دهنده‌گان هم نمی‌توانند کنترلی روی آنها داشته باشند و یا آنها را عزل کنند. - داشتن امکانات مالی متفاوت در انجام تبلیغات برای کاندیداها و لذا افتادن ابتکار عمل به دست احزابی که "پولدارند"! - و غیره .

سوال پنجم : با وجود نظام ولایت فقیه، نظارت استصوابی شورای نگهبان، فقدان آزادی احزاب و کلیه‌ی فیلترهایی که جلو انتخاب افراد "غیرخودی" و حتا بعضا "خودی" گذاشته‌اند، آیا در ایران می‌توان از حق انتخابات دموکراتیک و از جمله برای مجلس سخن گفت؟
جواب این سوال از نظر ما نه است!

سوال ششم : آیا در تاریخ انتخابات نوع دیگری هم وجود داشته که دموکراتیک تر از انتخابات نوع پارلمانی باشد؟
جواب این سوال آری است. این نوع انتخاب کردن که شورائی است، متکی است بر آگاهی انسانها از نماینده‌گان‌شان و امکان کنترل دائمی آنها. در کمون پاریس که به مدتی کمتر از دوماه و نیم قدرت به دست قیام‌کننده‌گان پرولتر افتاد (۱۸ مارس - ۲۹ مه ۱۸۷۱) زنان و حتا غیر فرانسویان شرکت کننده در قیام پاریس به رهبری انتخاب شدند. در انقلاب سوسیالیستی اکتبر (۱۹۱۷) روسیه نیز، طبقه‌ی کارگر نوع جدیدی از انتخابات را اختراع نمود که برخلاف انتخابات نوع پارلمانی در خدمت اکثریت کارگر و زحمت کش جامعه قرار داشت:

- این انتخابات مستقیم و در هر واحد تولیدی و یا خدماتی صورت می‌گرفت. انتخاب کننده‌گان مثلا در یک کارخانه، یک ده، یک بیمارستان، یک دانشگاه، یک موسسه‌ی حمل و نقل، یک موسسه‌ی پستی، و غیره نماینده را از میان خود انتخاب می‌کردند. لذا از کیفیت فرد انتخاب شده دقیقاً آگاه بودند؛ - انتخاب کننده‌گان حق عزل نماینده خود را در هر لحظه داشتند، چنان چه تشخیص می‌دادند که او به درستی از خواسته‌های آنها دفاع نمی‌کند.

رای زنان توسط دولت پرولتاریا، تدریجا حق زنان در رای دهی توسط حاکمان این کشورها به رسمیت شناخته شد. حتا در سوئیس تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ زنان حق رای نداشتند و در ایران هم در دهه‌ی ۱۳۴۰ این حق به رسمیت شناخته شد. - پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک ۱۷۸۹ در فرانسه، حتا حق انتخاب شدن مردان تنها با داشتن میزان معینی از ثروت ممکن بود نه برخوردارای تمامی مردان از چنین حقی! - وجود محدودیتهای ملی، نژادی، جنسی و مذهبی، که هنوز در بسیاری از کشورها این محدودیتهای اعمال می‌شود.

- عدم شرکت تعداد قابل ملاحظه‌ای از شهروندان در انتخابات در کشورهای ظاهرا دموکراتیک به دلیل بی فایده تشخیص دادن آن که متکی است بر تجارب بیش از ۲۰۰ ساله. این امتناع گاهی به بالای ۵۰٪ می‌رسد.

- ایجاد اکثریت در پارلمانها بر اساس اکثریت نسبی که پیوسته به مراتب پائین‌تر از ۵۰٪+ کل آراء حائزین رای در هر کشور است و تشکیل دولتها و یا تصویب قوانین با تکیه به رای اقلیت!

- انتخابات پارلمانی بر اساس سیستم انتخابات حزبی و تعیین درصدی از آراء (مثلا بالاتر از ۴ تا ۷٪ آراء) برای پیدا کردن حق ورود به مجلس.

- تلاش برای ایجاد رقابت ظاهری بین دو حزب بزرگ در کشورها که به تناوب و با آوردن رای اکثریت نسبی قدرت را در دست سرمایه‌داران حفظ می‌کنند (نظیر حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه در آمریکا، حزب کارگر و حزب محافظه‌کار در انگلستان، حزب سوسیال دموکرات و حزب دموکرات مسیحی در آلمان، حزب سوسیال دموکرات و حزب میان‌رو در سوئد و غیره) و استفاده از دیگر احزاب به منظور کسب اکثریت نسبی و به مثابه سوپاپ اطمینان جهت جلوگیری از افتادن اکثریت به دست دشمنان نظام.

- تقسیم آراء مردم بر اساس درست کردن احزاب گوناگون بورژوائی که برنامه‌های مشابهی داشته و اختلافی جدی اصولی در بین آنها نیست و همه خدمت گزار نظام سرمایه‌داری هستند، تحت تبلیغات دهان پُرکن پذیرش "پلورالیسم" و "اختلافات نظری" در جامعه و "احترام به دموکراسی"! - عدم برخوردارای احزاب و کاندیداهاى مردمی از امکانات تبلیغی برای خود و

کند که برضد خودش باشد. بنابراین توسل به "آراء عمومی" و انتخابات پارلمانی - گرچه نسبت به استبداد مطلق فئودالی از نظر تاریخی گامی به پیش بوده است - اما توسط حاکمان سرمایه‌دار برای حفظ نظام استثمارى کارمزدی درست شده است و نه برای شرکت دادن مردم در تعیین سرنوشت خودشان به دست خودشان! به ندرت در تاریخ اتفاق افتاده است که پارلمانها رایى خلاف مصلحت و منافع بورژوازی حاکم داده باشند.

سوال سوم : اصولا انتخاب نماینده چه معنائی دارد، جز این که انسانها به کسانی اعتماد کرده و آنها را به نمایندگی از خودشان به هر جایی که لازم باشد بفرستند. پس باید دقیقا آنها را بشناسند و آنها را امین و مدافع خود بدانند؟ آیا نماینده‌ای بعد از انتخابات حق دارد از منافع انتخاب کننده‌گان عدول کند؟ از نظر ما انتخابات به طور نسبی واقعی باید پیوسته از سه معیار پیروی کند:

۱- انتخاب باید با آگاهی از افراد انتخاب شونده صورت گیرد. این شناخت هم نه صرفا عام و کلی بلکه باید بر اساس شناخت مشخص و روزمره از رفتار و کردار و شخصیت و متعهد بودن نماینده باشد. بدون چنین آگاهی انتخاب کردن از ابتدا مشکوک و مخدوش است؛

۲- انتخاب کننده‌گان باید دائما بتوانند نماینده‌ی خود را کنترل کنند و هر آن که متوجه شدند او از خواسته‌هایشان به درستی دفاع نمی‌کند، قادر به عزل آن باشند؛

۳- نماینده برای این که از عهده‌ی کارش برآید لاجرم باید از محیط کار و فعالیتی که داشته است، به دلیل نماینده شدن، دور نیافتد تا هم از وضعیت محل و خواست انتخاب کننده‌گان اش پیوسته با خبر باشد و هم با جاداشدن از محیط کارى اش دچار بوروکراتیسم نگردد.

در انتخابات نوع پارلمانی، هیچ‌کدام از این معیارها مورد استفاده قرار نمی‌گیرند.

سوال چهارم: شهروندانی که از صحت روانی برخوردارند، باید حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و کنترل نماینده توسط خودشان را داشته باشند. تاریخ نظامهای سرمایه‌داری نشان می‌دهد که وضع چنین نبوده است!

- زنان به مثابه نیمی از رای دهنده‌گان جامعه در کشورهای سرمایه داری تنها پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و پذیرفتن حق



بازی کرد که دموکراسی برای اقلیت استثمارگر و ستم‌گر و دیکتاتوری براه‌گشاید. استثمارشونده و ستم‌دیده را در لاف‌های احترام به دموکراسی و "حق آرا عمومی"، فراهم ساخته بود.

لذا در ایران امروزی نیز امکان استقرار حاکم دموکراسی نیم بند بورژوازی در سطح کشورهای پیش‌رفته‌ی امپریالیستی امکان‌ناپذیر است. زیرا هم حاکمان ایران و هم امپریالیست‌ها جز با تکیه بر زور و استبداد، قادر به ایجاد شرایط مساعدی برای غارت و چپاول ثروت‌های عظیم جامعه‌ی ما و استثمار نیروی کار ارزان آن، نیستند و کسانی که در لاف‌های چپ هنوز به دفاع از انتخابات پارلمانی برای تحقق دموکراسی در ایران تلاش می‌کنند، آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت نظام سرمایه‌داری ایران حرف و یا قلم می‌زنند و عمل می‌نمایند.

انتخابات پارلمانی مرد ! زنده باد انتخابات شورائی!

ک. ابراهیم - ۲۵ اسفند ۱۳۸۶

په‌یاد ۱۳۷مین سال‌گرد کمون پاریس :

او نمرده است.

او را کنار دیوار گذاشتند

و هزاران بار تیربارانش کردند.

و سپاه کاران عریده‌زنان،

پرچم خود را در کوچه‌ها گرداندند،

پرچمی که جلاد از میان لجن بیرون کشید،

و فریاد زد : این است کیفر !

اما با وجود سرکوب، او نمرده است.

آری کمون جاودانه زنده است !

شعر از اوژن پوتیه - سراینده سرود

انترناسیونال

به نقل از ستاره سرخ شماره ۶۱ - سال

هفتم

از انتشارات سازمان انقلابی - خرداد

۱۳۵۲



می‌خواهند "عظمت روم باستانی برده‌داری" را در شرایط جدید تاریخی به عبث در جهان مستقر سازند و به همین جهت روز به روز بیشتر در جاده‌ی تحمیل بربریت بر مردم جهان گام برمی‌دارند.

مع الوصف مادامی‌که نظام انتخاباتی پارلمانی برقرار هست، کمونیست‌ها باید در صورتی‌که امکان مانور دادن در چارچوب این گونه انتخابات را بیابند، باید از آن به نفع توده‌های کارگر و زحمت کش استفاده کنند. افشای عمل‌کرد حاکمان در پارلمان، در بالا بردن آگاهی توده‌های مردم تاثیر فراوانی دارد. این عملی است تاکتیکی در خدمت اهداف والای کمونیست‌ها یعنی رسیدن به مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم و ادامه‌ی انقلاب تابه آخر و گام گذاشتن در جامعه‌ی بی طبقه کمونیستی. با دید پارلمان‌تاریستی نمی‌توان طبقه‌ی سرمایه‌دار را به زیر کشید!

اما در چارچوب فعالیت‌های تاکتیکی، چنان‌چه آزادی‌های دموکراتیک و حق انتخاب شدن موجود نباشد و حتی نیروهای دموکراتیک غیر کمونیست هم حق انتخاب شدن را نیابند، تحریم انتخابات و هم راه آن نشان دادن ماهیت ارتجاعی پارلمان‌ها به توده‌ها و تلاش برای این که توده‌های هر چه بیشتری از شرکت در رای دهی امتناع ورزند، عملی است انقلابی در تضعیف پایه‌های رژیم حاکم در میان توده‌های مردم.

و یا در شرایطی که حق نظارت بر صندوق‌های رای توسط نماینده‌گان مردم موجود نباشد و حتی تعویض صندوق‌ها و تقلب در آنها سکه‌ی رایج روز باشد، رای‌های سفید هم به درستی خوانده نشده و اهمیتی در افشای رژیم نخواهند داشت.

و بالاخره رفتن پای صندوق‌های رای تحت عنوان انتخاب بد به جای بدتر، ایجاد توهم در میان توده‌های مردم است که گویا از طریق انتخابات با چنان شرایطی، می‌توان در تغییر رژیم و یا قوانین‌اش تأثیری جدی گذاشت.

انتخابات نوع پارلمانی تازمانی حقانیت داشت که بورژوازی برای کسب قدرت و پایان دادن به نظام فئودالی در زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی ایده‌نولوژیک و قضائی و ... فئودالی تغییر به وجود آورد. اما پس از استقرار کامل نظام سرمایه‌داری در زیربنا و روبنای جامعه، پارلمان به عاملی مهم در ایجاد توهم نسبت به دموکراسی بورژوازی

نماینده‌گان گرچه برای یک دوره ی چندساله انتخاب می‌شوند، اما اساساً در محیط کار خود باقی می‌مانند و در صورت لزوم و ضرورت تصمیم‌گیری در مورد مسائل کلی جامعه به مجلس می‌روند و پس از پایان کار مجلس به محیط کار خود برمی‌گردند.

شاید بی‌هوده نباشد که انتقاداتی که به نظام پارلمانی در گذشته توسط انسان‌های روشن بین شده است که ضرورتاً هم مارکسیست و یا کمونیست نبوده‌اند، اشاره‌ای بکنیم:

لئون گامبتا (۱۸۳۸-۱۸۸۲) در مجلس نماینده‌گان فرانسه گفت: آقایان، آن چه که دموکراسی واقعی را تشکیل می‌دهد به رسمیت شناختن تساوی انسان‌ها نیست، بلکه به وجود آوردن آن است!
ژان ژورس سیاست‌مدار سوسیالیست فرانسه در سال ۱۹۰۵ گفت: اساس شهروندی بر تقسیم و تماس مستقیم با مردم قرار دارد". (ژرمی مرسیه - ماهنامه‌ی لوموند دیپلوماتیک - مارس ۲۰۰۸)

و یا گولدمن یک سیاست‌مدار آنارشیزست حدود یک قرن پیش در دفاع از حقوق زنان گفت: "اگر رای دادن چیزی را عوض می‌کرد، تابه حال غیرقانونی‌اش کرده بودند" (آینه روز- سایت حزب رنجبران ایران - ۱۵ مارس ۲۰۰۸)

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که پس از آن که تصویب قانون اساسی جدید اتحادیه‌ی اروپا، با نه قاطع مردم فرانسه و هلند روبه روشد، سردمداران اتحادیه اروپا ترفند دیگری اندیشیدند و دیگر آن را به رای گیری مردم در کشورهای عضوین اتحادیه نگذاشته و در ۱۳ دسامبر در لیسبون و بدون سروصدای زیاد، سران اروپا بر آن صحنه گذاشتند!!

ژرمی مرسیه ادامه می‌دهد: "دموکراسی... اینک در بحران به سر می‌برد. رفتارهای اولیگارشیک باتکیه بر جهانی کردن اقتصاد که با استبداد سازمان‌های مالی بین‌المللی و یا سیاست‌های تحمیلی اتحادیه‌ی اروپا همراه است، حیات تازه‌ای یافته‌اند و در فرانسه، نهادهای سیاسی، مستقلانه و سرخود عمل می‌کنند. کو آن نهادهای دموکراتیک که قرار بود شهروندان را نجات دهند و یا آن شهروندان آزادی که به داد دموکراسی برسند؟"

بحران دموکراسی در اروپا و جهان نشان می‌دهد که این بحران هم راه است با بحران عمومی نظام سرمایه‌های فراملی که قصد استقرار امپراتوری جهانی سرمایه‌را دارند و



زنان... بقیه از صفحه اول

روند ۳ نفر دختر هستند.

- روزانه ۱.۵ میلیون نفر قربانی تجاوز جنسی می شوند که ۹۰۰ هزار آن را زنان و دختران تشکیل می دهند.

- روزانه ۲۰۰۰ سقط جنین به خاطر دختر بودن جنین، صورت می گیرد.

- ۹۰٪ قربانیان درگیریهای مسلحانه و جنگها افراد غیرنظامی هستند که اکثریت آنها را زنان و کودکان تشکیل می دهند. (همانجا)

- سالانه معادل ۱۰ هزار میلیارد دلار ارزش از طریق کارپرداخت نشدهی زنان تولید می شود. (سوسن خرم نژاد - اقتصاد سیاسی ستم برزن)

دامنه‌ی این آمارها را می توان توسعه داد که بیانگر استثمار و ظلم و ستم طبقاتی و مردسالارانه نسبت به زنان می باشد که نشانی است از بی عدالتی گسترده و غیرقابل تصور در جامعه‌ی جهانی.

مگر غیر از این است که این نظام سرمایه‌داری است که در جهان دست بالا را داشته و عامل اصلی به وجود آورندهی وضع موجود است؟ وقتی که درکنگره‌ی کار کانادا گفته می شود که به زنان کانادایی ۳۰٪ کمتر از مردان مزد می دهند و یا به قول سازمان ملل این رقم ۱۶٪ درکل جهان است، این خود بیانگر ناتوانی و عدم تمایل این نظام استثماری در برقرار ساختن مزد برابر در مقابل کاربرابر و مستقل از جنسیت کارگر می باشد؟

وقتی که به نهاد جامعه‌ی سرمایه‌داری بنگریم - از قوای مقننه، مجریه و قضائیه گرفته تا موسسات تولیدی مهم، بانکها، دانشگاهها و دریک کلام مراکز حساس جامعه - می بینیم که زنان از نظر مدیریت در اقلیت محض قرار دارند، آیا این نشانگر تلاش این نظام ستمگر در اعمال حکم مردسالاری در جهان نمی باشد؟

وقتی که در پیش رفته ترین کشورهای سرمایه‌داری - که گویا گل سرسید این کشورها به حساب می آیند - به علت قدرمنشی مردسالارانه، "خانه‌های امن" برای زنان و دخترانی درست شده است که

دراثر ضرب و شتم مردان، مجبور به فرار از خانه می شوند، و تجاوز جنسی و قتل زنان و دختران به بهانه‌های عدم "تمکین" آنها به مردان و یا به خاطر صرفاً شهوانی، ناموسی، حسادت و... روزانه صورت می گیرد، و این پدیده‌ی مشتمل کننده راه حلی نمی یابد، این نشانگر ناتوانی این نظام در حل مسائل زنان نمی باشد؟

هر انسان منصفی باید از خود سؤال کند که چرا این همه موعظه‌های هزاران ساله خادمان ادیان در مورد برابر بودن زن و مرد از دید الهی، این همه داستان سرائی در مورد دموکراسی بورژوائی "آزادی"، برابری، برادری" و این همه ادعا در مورد حقوق بشر در نظام سرمایه‌داری به مثابه غایت تکامل جامعه بشری، چرا نظامهای حاکم استثماری تا به امروز از مسئله‌ای به این ساده‌گی که زنان نیز انسان هستند و از حقوق برابر با مردان در کلیه عرصه‌های اجتماعی باید برخوردار باشند، غافل مانده و عاجز از حل آن بوده اند؟

هر انسان منصفی باید از خود سؤال کند که چرا وقتی پرولتاریای پاریس ۱۲۷ سال پیش باقیام پرشکوه خود در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ و به دست گرفتن قدرت ولو برای دوره‌ای کوتاه و به مدت ۳ ماه، زنان را در مقام رهبری کمون ارج نهاد، و یا در انقلاب سوسیالیستی اکتبر روسیه ۱۹۱۷ زنان با آزادی تمام در کلیه ارگانهای جامعه فعال شده و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را یافتند، اما هنوز در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری جهان انتخاب شدن زنان به مقامات مسئولیت دار با هزاران اما و اگر هم راه است و در تعدادی از کشورها نیز زنان حتماً حق انتخاب کردن را ندارند؟

آیا قبول اصل مزد مساوی زنان و مردان در مقابل کار مساوی، معمای تابان حد مشکلی است که تا به حال در جوامع سرمایه‌داری راحل نیافته است؟

آیا معمای لاینحلی است که زنان حق تصمیم نسبت به بدن خود داشته باشند و با توجه به مشکلات بارداری، به آنها حق داده شود تا اگر مایل نیستند بچه خود را حفظ کنند، حق سقط جنین داشته باشند؟ و...

این سوالات و صدها سؤال دیگر، انسانی را که در توهمات و خرافات مذهبی و شستشوی مغزی جامعه‌ی طبقاتی غرق نشده باشد، وا می دارد که به عمق مسئله بیندیشد و اگر خود دانش کافی ندارد به آن چه که دانسته‌های

بشرامروزی است و پراتیک مهربانید بر آن زده است، مراجعه نماید و آن این که: از ابتدای به وجود آمدن بشر از تکامل نوعی میمون، زن برابر با مرد بوده و حتا به علت نقش برتری که در تولید نعمات مادی و تولید نسل بشر به عهده داشت - که بدون آن از موجودی به نام بشر امروزه خبری نبود - نقش رهبری کننده‌ی جوامع اولیه را به دست آورد. اما با رشد تولید و تقسیم کار و محدودیتهای ناشی از باردار شدن، نقش زن در تولید نعمات مادی کمتر شده و توسط مرد تدریجاً به مقام فروتری کشیده شد. تشکیل خانواده، نقطه‌ی آغازین تحکم مرد بر زن و تبدیل آن به ابزار تولید کننده نعمات مادی و تولید مثل بود و این امر به تشکیل طبقات و جامعه‌ی طبقاتی مردسالارانجامید که در آن وسایل تولید و مبادله در دست مردها تمرکز یافت و زن به مثابه انسان درجه دومی مورد استثمار و ستم قرار گرفت.

راه برون رفت از این انحراف جدی جوامع انسانی نیز پایان دادن به مناسبات گندیدهی طبقاتی و مردسالار است. مبارزه علیه این دو پدیده‌ی ارتجاعی نیز ضمن این که در کنار هم باید پیش برده شوند و تاهراندازه که ممکن باشد از بار مصائب زنان باید کاسته شود، اما درست به همان گونه که طبقه ی کارگر علاوه بر مبارزات چندصدساله، نتوانسته است استثمار کارمزدی را از طریق اعتصابات و اعتراضات و راههای مسالمت آمیز و رفرمیستی پایان بخشد، از بین بردن مردسالاری هم منوط به به رسمیت شناختن موقعیت و مقام زن در جامعه و نقش اش در تولید به سطحی برابر و حتا فراتر از مردان و حضور پر رنگ زنان در کلیه عرصه‌ها و مبارزات اجتماعی می باشد.

ناگفته پیدا است که به زیر کشیدن مناسبات طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و از بین بردن استثمار کارمزدی و در این راستا کشاندن نقش زنان از انسانهای استثمار شده و ستم دیده به سطح نقش رهبران و اداره کننده‌گان جامعه هم در تولید و هم در سیاست، و دوش به دوش مردان، شرط لازم برای پایان دادن به مناسبات مردسالارانه خواهد بود.

اما این شرطی کافی نیست. زورگویی هزاران ساله‌ی مردان به زنان و به وجود آوردن انواع سنتهای تبعیض آمیز مردسالارانه و رسوم و عادات کهنه و ارتجاعی در جوامع

امروزی که از بدو تولد کودک



در ذهن آن حک می‌شود، به قول معروف "باشیر مادر" اندرون می‌شود و "باجان" به‌درمی رود!، مجموعه‌ای از احساسات کوریرتری مردانه در پسران به وجود می‌آورد و مناسبات حاکم در جامعه نیز در تحقیر نقش زنان در اجتماع، به احساسات مردسالارانه دامن می‌زند که از بین بردن آن احتیاج به زمان طولانی تجدید تربیت مردان، هم راه با از بین بردن محدودیت‌های مادی زنان، دارد. از بین بردن نیروی عادت بدون فراهم آوردن زمینه‌های لازم ممکن نیست. حتا در مورد کسانی که واقعیت موجود زنان را به طور تعقلی درک کرده‌باشند، تغییر دادن خود در عمل و برخورد برابر نسبت به زنان امری است که زمان می‌خواهد. زیرا به قول معروف: هر کسی کو دور ماند از اصل خویش - باز جوید روزگار وصل خویش!

جنبش کمونیستی جهان که پیش فراول دفاع از حقوق زنان بوده‌است، در زمینه‌ی اصول فوق هیچ گاه طی ۱۶۰ سال اخیر تردیدی به خود راه نداده است. کمبودها در آن نیز اساسا ناشی از فقدان زمینه‌های مادی تحقق آن اصول بوده‌است. هر جا که زنان کمونیست با شرکت در مبارزات مختلف تولیدی، سیاسی و اجتماعی، کیفیتی برتر از مردان از خود ارائه داده و توانسته‌اند نقش پیشرو خود را عرضه کنند، در این جنبش مورد احترام قرار گرفته‌اند و حتا در جوامع سرمایه‌داری، علاوه بر محدودیتها، زنان با کیفیت خود را به حاکمان جامعه تا حدودی تحمیل کرده‌اند. به دیگر سخن زنان به طور عام و زنان کمونیست به طور مشخص با تلاش خود در بالابردن آگاهی، سازمان یابی، شرکت فعال در مبارزات و ارائه‌ی توانائی رهبری کننده از خود است که می‌توانند در تغییر جهان ذهنی مردان نقش موثری داشته‌باشند. این کیفیت را مصنوعا نمی‌توان به‌وجود آورد. اما کمونیست‌های مرد باید آگاهانه برای کمک به ایجاد چنین کیفیتی در زنان با تمام وجود اقدام کنند.

مصائبی که در جهان سرمایه‌داری نسبت به زنان روا می‌شود، در کشورهای که حاکمیت دین بر دولت مستولی است و مشخصا در ایران، چندین برابر بیشتر است. اگر زنان در جوامع سرمایه‌داری پیش رفته توانسته‌اند تا حدودی برخی از خواسته‌های ابتدائی خود را به نظام حاکم به قبولانند، در ایران رژیم جمهوری اسلامی حرکتی

قهقرایانه در برخورد به حقوق زنان را در پیش گرفته‌است.

برخلاف آنچه که در ظاهر امر کار به‌دستان رژیم تبلیغ می‌کنند که مسئله‌ی زنان در ارتباط با اعتقادات مذهبی جهت سلامت انسانها در این دنیا و آخرت است، ستم بر زنان و سرکوب آنها در ارتباط مستقیم با این جهان و حفظ اقتدار در جامعه، سرکوب کلیه‌ی انسانهای معترض و تداوم بخشیدن به موقعیت ممتاز استثمار می‌است که وحشیانه و چهاراسبه دارد آخرین رمق انسانهای کار و زحمت را می‌گیرد. مذهب آلت دست طبقات سرمایه‌دار و صاحبان وسایل تولید و مبادله است. چه چیزی "مناسبتر" از این که به نام خدا و متافیزیک، استبداد سرمایه را در جامعه حکم فرما نمود و فریاد زد: "کار، کار خداست" و زنان و مردان را با تخمق اختناق "خدا" و ادار به سکوت کرد؟

امروز حقوق بشر در ایران در لفافه‌ی "حقوق بشر اسلامی" پایمال می‌شود و توجیه فرهنگی اسلامی می‌یابد! در حالی که واقعیت‌های عینی خلاف ادعاهای شیخان ریاکار حاکم را نشان می‌دهد. جامعه‌ی ایران طی ۳۰ سال اخیر به شدت دچار اختلال روانی شده‌است که از جمله ناشی از روشهای استبدادی مذهبی اعمال شده در حق زنان و اعمال محدودیت آنها حتا در حد چه‌گونه لباس پوشیدن است. در جامعه‌ی به شدت از خود بی‌گانه شده‌ی ایران، تجاوز به زنان و دختران افزایش یافته، خودکشی زنان به دلیل ستمی که بر آنها روا می‌شود، فزونی پیدا کرده، پدیده‌ی کودکان خیابانی و دختران فراری از خانه از "دستاوردهای" رژیم منحوس اسلامی بوده است. فروش دختران و قاچاق آنها به کشورهای عربی جنوب خلیج فارس، افغانستان، پاکستان و حتا چین در زمان حاکمیت دولتی اسلامی بر جامعه رخ داده‌اند و... اینهاست نتایج به‌کارگیری قوانین مذهبی در مهار زنان!

طرح "امنیت اجتماعی" که امسال به مورد اجرا گذاشته شد، اساسا به قصد گسترش رعب و وحشت در جامعه از طریق اعمال فشار ضد بشری به زنان بود که طی آن از طریق دستگیری دهها هزار زن و دختر و بردن شرورانه‌ی آنان به بازداشتگاههای نیروی انتظامی، و اعمال بی‌حرمتی و شکنجه و زندان تهیه و اجرا شد. سردمداران

رژیم فریاد می‌زنند که "اگر می‌خواهید انقلاب اسلامی را به نابودی بکشانید، باید حجاب را از آن بگیرید!!"

آیا برای انسانی که سلامتی عقلی و روانی خود را از دست نداده‌باشد، قابل قبول است که پوشش زنان، دستگاه پوشالی اسلامی را تا بدان حد می‌تواند به لرزه در آورده و نابود سازد؟ واقعیت آن است که پوشش بهانه‌ای است در دست حاکمان برای حفظ سلطه‌ی خود و غارت دست‌رنج دهها میلیون انسان کار و زحمت!

آمار رسمی دادگاههای اسلامی نشان می‌دهد که ۱۰۲ قتل (همسرکشی) در سال گذشته روی داده که ۴۹ نفر به دست خود زنان و ۵۳ نفر با تحریک دیگران صورت گرفته و آمار واقعی به مراتب بیشتر از اینهاست. وقتی به دادخواهی زنان در مورد تعدی شوهران‌شان گوش داده نمی‌شود، در نتیجه‌ی آن، خشونت تلخ و فردی بر سر تاپای جامعه مستولی می‌گردد. وقتی به زنان به مثابه کالائی برخورد می‌شود که می‌توان حتا آن را به دیگران فروخت. وقتی که به جای خوشحالی از فعال شدن دختران در امر تحصیل، در دانش‌گاهها سهمیه‌بندی جنسی صورت می‌گیرد تا جلو ورود دانش‌جویان دختر را به دانش‌گاهها بگیرند؛ آیا اعتراض به وضع موجود حق مسلم و بی‌چون چرای زنان و هر فرد آزادی‌خواه نباید باشد؟

زنان در ۳۰ سال اخیر سر بلندانه در مقابل این حق کثی‌ها و ستمها ایستاده، تلفات فراوانی داده و تحقیرهای پست و پلیدی را تحمل کرده‌اند. در این نبرد طولانی آبدیده شده و هم اکنون در سطوح مختلفی مقاومت و مبارزه‌شان علیه نظام زن ستیز جمهوری اسلامی را ادامه می‌دهند.

در این میان رفرمیستها اعم از مدافعان جمهوری اسلامی تا وابسته به نیروهای اپوزیسیون، تمامی تلاششان را به کار گرفته‌اند تا در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی به برخی تغییرات جزئی در احقاق حقوق زنان دست یابند و مبارزات زنان را در این چهارچوب محصور نمایند. در حالی که حاکمیت دین بردولت از بنیاد مغایر با اصول دموکراسی - حتا در سطح آبکی و بورژوائی کلمه - است.

این تلاشها، کشاندن زنان به حیطه‌ای از مبارزات توهم آمیز است که می‌تواند

بدون شرکت فعال زنان، هیچ انقلاب و نظامی سوسیالیستی پیروز نمی‌شود!



نوروزتان... بقیه از صفحه اول

امسال، روزی نبود که همه‌ی ما استثمارشده‌ها و ستم‌دیده‌ها علیه ظلم و جور نظام سرمایه‌داری استبدادی متکی به حاکمیت دین بر دولت، مبارزه نکنیم و کاخ ستم‌گری‌اش را به لرزه درنیاوریم. گاه پیروز شدیم و اندکی از حقوق حقه‌ی خود را از حلقوم نظام جبار حاکم بیرون کشیدیم. اما، شلاق جور و ستم نیز شدیدتر از سالهای گذشته برپیکر ما فرود آمد. استثمار افسارگسیخته‌ی ما ن درجانبی و نبرد بی‌امان مان علیه آن ازجانب دیگر ادامه‌یافت. بی‌حرمتی و تجاوز به حقوق انسانی مادران، خواهران و فرزندان دخترمان باقساوتی هیتلری و شدادی، لحظه‌ای قطع نشد. زنان شیردل ایران در برابر این گستاخی‌ها جانانه ایستادند و تسلیم خواری و حقارت نشدند. سفره‌های مان از نان خشک هم خالی ماند و از مسکن و بهداشت بی بهره! در زیرچتر حمایت رژیم سیفاک، روند فقیرتر شدن اکثریت عظیم مردم جامعه و ثروت‌مند شدن مشتی زلوی خون‌خوار سرمایه‌دار، فزون ترگشت. بارنعمت آفرینی و تولید نعمات مادی و معنوی جامعه را ما به‌دوش کشیدیم و ثمره‌ی آن را دزدانی به نام خدا و مذهب و قانون با تکیه بر شلاق و زندان و اعدام از ما ربوندند. هرچاکه توانستیم متشکل‌تر و متحدتر عمل کنیم، نظام استبدادی حاکم را به عقب راندیم. اما چون هنوز متفرق مانده‌ایم، این نظام حاکم بود که برحقوق ما تاخت و دسرکوب ما هارتر از گذشته عمل کرد. پس هرگونه توهم نسبت به تغییر اوضاع راه‌ها، حتا درحد رفرمیستی کلمه - توسط جناح‌های حاکم و یا تحت رهبری بورژوازی دراپوزیسیون به خود راه ندهیم. رژیم حاکم دشمن درجه‌ی یک ما کارگران و زحمت کشان می باشد. برای به زانو درآوردن آن باید هر چه بیشتر متحدتر و متشکل‌تر شویم و نسبت به بورژوازی دراپوزیسیون نیز که برای رسیدن به قدرت و سهم بردن بیشتر از ثروت‌های جامعه و تداوم بخشیدن به استثمار و ستم کارمی‌کند و نه برای دفاع از حقوق ما، خیالی واهی به خود راه ندهیم! درسالی که گذشت، امپریالیست‌های هارجهان‌خوار نیز دست از سرما برداشتند و تهدیدهای جنگی آنان هم راه با تهدیدهای صهیونیست‌های فاشیست حاکم براسرائیل بی‌رحمانه کشتار ده‌ه‌میلیون نفری ما را درصورت بروز جنگ

پرچم رهائی خود را با نظر داشت به آینده‌ی تابناک رهائی و نه گذشته‌ی تاریک و ستمجو و بی رحم، به اهتزاز درآوردند. استفاده از فرصت‌های اندکی که تحت عنوان "سوپاپهای اطمینان" برای جلوگیری از بروز آتش‌فشان خشم زنان توسط حاکمان پیش گذاشته می‌شود، نباید باعث شود تا قانون عمومی رهائی خود را از نظر دوربدارند.

رهائی زنان درگرو نهراسیدن از مشکلات و شلاق‌های جور و ستم برگرده‌شان است؛ رهائی زنان درگرو وحدت و گردآمدن‌شان حول پرچم انقلابی کمونیسم علمی است؛ رهائی زنان درگرو مبارزه‌ی متحد و متشکل و بی‌امان آنها علیه نظام سرمایه‌داری و مردسالاری است؛

رهائی زنان درگرو ادامه مبارزه تابه‌آخر است. زیرا انقلاب رهائی بخش زنان، انقلابی است طولانی و پریچ و خم. اما هرگامی که در این انقلاب و درمبارزه علیه استثمار و ستم رژیم مذهبی ایران برداشته شود، گامی است به جلو درتضعیف کل این نظام فاسد و ستم‌گر.

زنان مبارز و شیردل ایران! باتکیه به نیروی خود و درصفتی تاحدممکن واحد است که خواهید توانست حقوق پایمال شده‌ی خود را از طریق شرکت درمبارزات روزمره و نهایتاً سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی و هر رژیم دیگر حامی سرمایه و مردسالار، به دست آورید. از راه حل‌های فردی و یا گروهی برای خلاصی خود ازجهنم ظلم و ستمی که درآن افتاده‌اید، تا حدممکن دست کشیده و به توان و عقل و حرکت جمعی‌تان ایمان بیاورید که صبح رهائی نزدیک است و کاروان جهانی آزادی و رهائی انسان‌های تحت استثمار و ستم بیش از پیش و به سوی مبارزات متشکل و طغیان علیه نظام سرمایه‌داری، به حرکت درآمده‌است!

ک. ابراهیم - ۸ مارس ۱۳۸۶

برای سالهای سال انرژی و روح عصیان‌گر زنان را به خاموشی بگرایاند، بدون این‌که نتیجه‌ی قابل لمسی نصیب زنان گردد. نه جمهوری اسلامی با قوانین کهنه و مندرس ۱۵۰۰ ساله‌اش قادر به رهائی زنان از استثمار و ستم طبقاتی و مردسالاری است و نه هیچ رژیم طبقاتی "سکولار" دیگری! زیرا که درآن احترام به مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و مردسالاری پایه‌ی اساسی قوانین حاکم را تشکیل می‌دهد.

زنان مبارز ایران باید از تاریخ جوامع طبقاتی درک درستی پیداکنند. آنها باید به این واقعیت برسند که رهائی آنها درگرو پایان دادن به سلطه‌ی طبقات است و نزدیک‌ترین دوست و هم‌رزم آنها کمونیستها و طبقه‌ی کارگر است که خود بیش از نیمی از آن را تشکیل می‌دهند. با چنین دید استراتژیکی است که آنها قادرمی شوند اولاً مبارزات روزمره و تاکتیکی‌شان را درتحمل رفرم‌های درحق زنان به حاکمان موفق گردند و به بهترین وجهی سازمان دهند و ثانیاً راه خود را دررهائی واقعی‌شان گم نکنند. دراین راستا نقش زنان کمونیست از اهمیت والا‌ی برخوردارمی باشد.

زنان نیز همانند کارگران باید درایجاد سازمان مستقل خود تلاش کنند. زنان باید ازتفرقه و گرومگرایی، درحدی که امکان دارد، بپرهیزند. زنان کارگر و زحمت کش باید برخلاف مشتی رفرمیست که درچارچوب جمهوری اسلامی و یا قوانین سرمایه‌داری می‌خواهند مبارزات زنان را محدودسازند،

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضا‌های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگان‌شان می‌باشد.





شایسته‌ی زندگی نوع بشر و آینده‌ای تابناک ، امضا کنند ، دیگران را تشویق به امضای آن نمایند و تظاهرات توده‌ای برای دفاع از خواسته‌هایی که ما برای آنها مبارزه می‌کنیم، ترتیب دهند.

تهدید صلح در منطقه‌ی خاورمیانه و سراسر جهان از جانب امپریالیست‌ها صورت می‌گیرد. تنها زمانی که مردم خود را از زیر سلطه‌ی امپریالیسم و تحت رهبری طبقه‌ی کارگر، آزاد کنند، آنها قادر خواهند شد با هم زندگی در صلح و صفا و خودمختاری داشته باشند. لذا، مبارزه برای آزادی ملی و اجتماعی با دورنمای سوسیالیستی امکان پذیر است. این نیاز به ایجاد احزاب و سازمان‌های کمونیست راستین و همکاری فشرده‌ی آنها با هم بر اساس حقوق مساوی دارد.

عقب نشینی بی قید و شرط از عراق و افغانستان!

هم بستگی با مبارزات رهائی بخش ضد امپریالیستی در عراق، افغانستان، فلسطین و تمامی منطقه‌ی خاورمیانه!

درخواست گروه هماهنگ کننده‌ی مشترک کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست (ک.ب.ا.س.م.ل.) برای امضای اطلاعیه. می‌توان حتایک نکته و یا یک پاراگراف را امضا نمود. تماس : گروه هماهنگ کننده‌ی مشترک، صندوق پستی ۱۳۱۰۵۸ ، ۷۰۰۶۸ اشتوتگارت ، آلمان، فاکس ۴۹۷۱۱۹۹۷۹۵۷۱ ++

آدرس :

www.icmlpo.de int.co@t-online.de

امضا کننده‌گان تا به امروز : سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان؛ حزب کمونیست انقلابی آرژانتین؛ حزب مارکسیست - لنینیست آلمان؛ سازمان کمونیستی یونان؛ حزب رنجبران ایران؛ انجمن همبستگی پرولتاریائی ایتالیا؛ اتحادیه‌ی کارگران مبارز ایتالیا؛ حزب کمیته‌های دفاع از مقاومت برای کمونیسم ایتالیا؛ گروه مارکسیستی لنینیستی صبح سرخ هلند؛ جبهه دموکراتیک ملی فیلیپین؛ حزب کمونیست ترکیه/ مارکسیست - لنینیست؛ اتحاد کمونیست‌های انقلابی ترکیه؛ حزب کمونیست انقلابی اوروگونه؛ سازمان انقلابی کار آمریکا؛ حزب کمونیست نپال(ماشال)؛ حزب کمونیست بولیوی(مارکسیست - لنینیست - مائونیست)



اعلامیه مشترک.. بقیه از صفحه اول

تنها گامی اولی هستند که احتمالاً با گام‌های مخرب‌تر دیگر و کشتار میلیون‌ها انسان ادامه خواهند یافت. این خواست امپریالیست‌ها و در درجه‌ی نخست امپریالیست‌های آمریکاست به منظور افزایش تهدیدها و آماده‌گی مشخص جهت انجام جنگ علیه ایران.

تهاجم به مردم عراق و دیگر مردمان خاورمیانه با مقاومت سرسختانه و پیوسته دلبران‌های روبه رو شده است. توده‌های مردم در کشورهای خاورمیانه مهم‌ترین مقاومت و مبارزه‌ی جهانی را علیه جنگ امپریالیستی پیش می‌برند.

بدون این مقاومت، تهاجم امپریالیستی می‌توانست بازم بیشتر ادامه‌یابد و به دیگر کشورها و از جمله سوریه و ایران سرایت کند. هراسانی باید حق این مردمان را در دفاع از خود و علیه تجاوز، بپذیرد، حق مشابهی که مردم اروپا علیه ارتش‌های نازیستی و فاشیستی در اروپا و علیه ارتش ژاپون در آسیای در جریان جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار دادند.

عقب نشینی جدی که آمریکای امپریالیست در خاورمیانه از آن رنج می‌برد و آشکار شدن شکست‌اش به تضعیف آن در عرصه‌ی جهان منجر شده و این امر، تشویق بزرگی است به مبارزات جهانی خلقها و طبقه‌ی کارگر در کشورهای امپریالیستی .

امپریالیسم منشاء تمام جنگ‌های تجاوزکارانه است و بهترین خدمت به صلح ایستادن در برابر آن است.

در پنجمین سال شروع جنگ عراق، ما امضا کننده‌گان این اعلامیه تجاوز به عراق و توده‌های مردم دیگر کشورهای خاورمیانه را محکوم می‌کنیم.

ما از مقاومت توده‌ای در عراق، افغانستان و تمامی منطقه‌ی خاورمیانه علیه تجاوزات امپریالیستی و حق تعیین سرنوشت مردم منطقه دفاع می‌کنیم. ما پشتیبانی فعال خود را از جنبش‌های ضد امپریالیستی و صلح طلبانه در کشورهای خود اعلام کرده و به شکوفائی این جنبش‌ها از طریق آگاهی دادن منظم به توده‌های مردم کمک می‌رسانیم.

ما از تمام احزاب، سازمانها و افرادی که قلباً مدافع صلح، حق تعیین سرنوشت ملل توسط خود آنها ، دموکراسی راستین و پیشرفت هستند، دعوت می‌کنیم تا این سند را در مقابله با فجایع ، تخریب و جنگ که قدرتهای امپریالیست نسبت به توده‌های مردم در سراسر جهان و به منظور ساختن جهانی

در شیورهای‌شان دمیدند.

پس هرگونه توهّم نسبت به تغییر اوضاع در ایران به سود ما را، به کمک امپریالیست‌ها و یا از طریق جنگ افروزی آنها ، به خود راه ندهیم که عمل کرد آنها از جمله در افغانستان و عراق و فلسطین در برابر چشمان مان است. آنها بزرگ‌ترین دشمن خارجی ما می‌باشند. برای مقابله با خطر تجاوز خارجی باید با هم متحد شویم و مبارزات مان را سازمان دهیم.

سرنوشت ایران باید به دست مردم ایران و در پیشاپیش آنها توسط طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان ایران رقم بخورد. بدین منظور باید رژیم حاکم جمهوری اسلامی، امپریالیست‌های تجاوزگر و در راس آنها امپریالیسم آمریکا و هواداران آنها را هر چه بیشتر در میان مردم بی اعتبار ساخته و منفرد نماییم، تا در نبردهای پیش روی مان، بر آنها غلبه کنیم.

سالی سخت و پر از مبارزه را در پیش داریم و تنها حربه‌ی نیرومندان، وحدت و مبارزه تا به آخر است با زورگویان استثمارگر و ستمگر تاریخ. آینده درخشان است و راه پُر پیچ و خم! و در این راه قدرت ما به مثابه یک طبقه‌ی جهانی بزرگ‌ترین است. آن را بشناسیم، به خود اعتماد کنیم و با تکیه بر عزم آهنین مان برخیزیم و جهان را به سود سازنده‌گان اصلی آن تغییر دهیم.

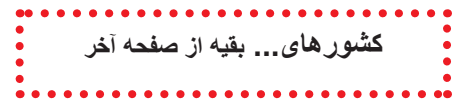
بر ما نبخشد فتح و شادی خدا نه شه نه قهرمان

با دست خود گیریم آزادی در پیکارهای بی امان!

فرا رسیدن سال نو و نوروز را به شما تبریک می‌گوئیم و سلامتی و موفقیت پُرشکوه مبارزاتی‌تان را در سال نو آرزو می‌کنیم .

حزب رنجبران ایران - ۲۰ اسفند ۱۳۸۶





کشورهای... بقیه از صفحه آخر

قرار گرفته و عملاً بالکانیزه شده اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم. در شماره های بعد به توضیح اهمیت و جایگاه کشورهای جلو جبهه (فلسطین، لبنان، پاکستان، سوریه، و ایران) که با خطر هجوم، تخریب و یا تجزیه و فاجعه بالکانیزاسیون روبه‌رو هستند، می‌پردازیم.

اهمیت و جایگاه افغانستان

کشور افغانستان که همراه پاکستان، خاورمیانه بزرگ و "جدید" را به تمدن جنوب آسیا (هندوستان) و شرق آسیا (چین) متصل می‌سازد، بهترین دوره‌ی شکوفایی تاریخ معاصر خود را در زمان "جمهوری کمونیستی" (۱۹۷۷-۱۹۸۹) تجربه کرد. این رژیم با این‌که حقوق دموکراتیک به‌ویژه آزادیهای فردی را رعایت نمی‌کرد، ولی به عنوان یک دولت سکولار و تجدد طلب، نظام آموزش و پرورش عرفی را به کودکان پسر و دختر اجباری و رایگان ساخت. این رژیم به خاطر مخالفت جدی و شدید با بنیادگرایی مذهبی، تاحدی از حمایت مردم در جامعه برخوردار بود. اصلاحات ارضی - کشاورزی این رژیم که هدفش تضعیف قدرت استبدادی رهبران عشایر بود، بالطبع با حمایت اکثر دهقانان روبه‌رو گشت. این حمایت از طرف اکثریت دهقانان، موفقیت دگرذیسی در جامعه افغانستان را محتمل ساخت. این تجربه بی نظیر در تاریخ معاصر افغانستان، هم از سوی رسانه های گروهی کشورهای "متروپل" غرب و هم از سوی بنیادگرایان اسلامی به عنوان استبداد "کمونیستی" و "کافر" که مردم افغانستان آن را نمی‌خواهند، در اذهان و افکار عمومی جهان ترسیم گشت. اما واقعیت این بود که آن رژیم از محبوبیت قابل ملاحظه ای در بین مردم برخوردار بود. در واقعیت، این‌که رهبران این جمهوری در افغانستان دهه ۱۹۷۰ (چه آنهایی‌که به "حزب خلق" و چه آنهایی‌که به "حزب پرچم" تعلق داشتند) خود را "کمونیست" خطاب کرده و محسوب می‌داشتند، جای تعجبی نیست. مدل و الگوی توسعه که در جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی (همسایه‌گان افغانستان) دست آوردهای قابل توجهی را برای مردمان آن جمهوری ها به‌بار آورد. در مقام مقایسه با فجایع و اوضاع فلاکت بار جاری در کشورهای پاکستان، هندوستان و ایران به

رهبران "کمونیست" افغانستان نشان داد که آنها نمی‌توانند تحت تاثیر و در حوزه‌ی نفوذ کشورهای امپریالیستی غربی برای مردم افغانستان، رفاه، تجدد و پیشرفت کسب کنند. بدون تردید، دعوت "حزب پرچم" از شوروی سوسیال - امپریالیست، که با مداخله نظامی خود در سال ۱۹۷۹ به نفع آن حزب و بر علیه "حزب خلق" وارد عمل گردید، به‌طور حتم تاثیر منفی در روند تجربه تجدد و رفاه و پیشرفت گذاشته و پروژه رژیم "جمهوری کمونیستی" را در نیمه راه با شکست مواجه ساخت. در دوره ۱۹۷۹-۱۹۸۹ آمریکا به طور اخص و متحدینش (اتحادیه اروپا و ژاپن) به‌طور اعم، دشمنان اصلی تجددطلبان افغانی بودند. آنها در این دوره نیروهای بنیادگرا را که طبیعتاً ضد تجدد، ضد کمونیست، ضد نظام آموزش و پرورش عرفی و سکولار در افغانستان بودند، علیه دولت "جمهوری کمونیستی" و "خدا ناباور" بسیج و مسلح ساختند. مضافاً، در این دوره نهادهای مختلف دولت آمریکا به‌ویژه "سیا" خانهای فئودال و سران عشایر را که ضد اصلاحات ارضی و تجدد طلبی بودند، مسلح ساخته و طرفدارانشان را آموزش نظامی داد. طالبانهای پاکستان در این دوره با کمک سازمان امنیت پاکستان و حمایت و عنایت ضیاءالحق رئیس جمهور پاکستان (۱۹۷۷-۱۹۸۳) و به رهبری معنوی بنیادگرایان وهابی عربستان سعودی آموزش یافته و سپس شاخه ای از آنان آماده انتقال به افغانستان گشت. بعد از عقب نشینی و خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان ۱۹۸۹، دولت نجیب الله برای چندین ماه موفق شد که به‌طور قابل ملاحظه ای علیه یورش طالبانها در افغانستان مقاومت کند. ولی طالبانها با کمک نظامی پاکستان از یک سو و تهاجم خانهای عشایر در افغانستان از سوی دیگر، موفق شدند که آخرین سنگر مقاومت و بقایای دولت "جمهوری کمونیستی" را تسخیر کرده و نجیب الله را نیز اعدام کنند. مداخلات همه‌جانبه‌ی آمریکا در افغانستان در سالهای بعد از پایان دوره جنگ سرد، استقرار رژیم طالبانها توسط بنیادگرایان اسلامی و بالاخره حمله نظامی آمریکا و موئلفینش (بعضی از کشورهای عضو ناتو) در سال ۲۰۰۱، افغانستان را به‌سوی نابودی برده و آن کشور را به میدان مداخلات، رقابتها و "جنگ های نیابتی" تبدیل ساخت.

به عقیده نگارنده بهترین گزینه برای حل مسئله افغانستان، خروج فوری نیروهای نظامی و سیاسی - امنیتی آمریکا، کشور های

عضو ناتو و از افغانستان، قطع هر نوع کمک توسط نیروهای فوق الذکر به متحدین و همدستان بومی خود و بالطبع پایان دادن به رقابتها، تلاقی ها و جنگ های نیابتی در آن کشور است. به آنهایی‌که از روی خوش نیتی می‌گویند که اگر نیروهای خارجی از افغانستان خارج گردند در آن کشور بُعد و درجه‌ی آشوب عمیق تر و شدیدتر خواهد گشت و لاجرم مردم افغانستان تن به تحمل دیکتاتوری طالبانها، خانهای عشایر و دیگر نیروهای تاریک اندیش و بنیادگرا خواهند داد، باید گفت که عامل اصلی آشفته‌گی و آشوب در افغانستان، حضور نیروهای اشغالگر نظامی خارجی ها و به‌ویژه آمریکا در آن کشور است. بدین جهت است که اگر کشورهای عضو "ناتو" در آینده تحت فشار افکار عمومی مردمان کشورهای خود به خروج نیروهای نظامی از افغانستان تمایل نشان دهند، آمریکا که کارگردان اصلی پروسه آشوب و بالکانیزاسیون در افغانستان است، به هیچ عنوان حاضر نخواهد گشت که به حضور نظامی خود (که به نوعی ضامن بقاء و گسترش نفوذ نیروهای عقب گرای طالبانها و دیگر نیروهای بنیادگرا در آن کشور است)، خاتمه دهد. در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی قرن گذشته، به‌ویژه در سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۹، مردم افغانستان در جاده بهترین امکانات در جهت کسب تجدد طلبی، سکولاریسم و رفاه اقتصادی و اجتماعی به راه افتاده بودند. آمریکا در آن دوره عمدتاً به جهت حضور ابر قدرت شوروی در صحنه جهانی از یک سو و وجود جنبش های کارگری و سوسیالیستی - دموکراسی در اروپا از سوی دیگر، نمی‌توانست جلوی این تحول و رفرم را در افغانستان بگیرد. در نتیجه دولت "دیکتاتور" "جمهوری کمونیستی" موفق به دست آوردهای قابل توجهی در گستره های آموزش و پرورش، بهداشت و طب، ترویج رسانه های گروهی، افتتاح مراکز عالی و آموزشی و پژوهشی سکولار عرفی و غیره گشت. ولی عمل‌کردهای سیاسی - نظامی آمریکا در افغانستان در سی سال گذشته برای چندمین بار نشان می‌دهد که کشورهای غربی جهان اول (مرکز) عموماً ظهور و حضور دیکتاتوری استبدادی نیروهای ضد تجدد و بنیادگرای تاریک اندیش را که مطلقاً ضد منافع غرب نیستند به دیکتاتوری "کمونیستهای" متجدد، سکولار و طرفدار رفاه عمومی، به‌ویژه در استراتژیکی ترین منطقه بزرگ خاورمیانه و اقیانوس هند، ترجیح داده اند. در این امر افغانستان اولین نبوده و آخرین هم نخواهد بود.





موقعیت و جایگاه عراق

بعد از افغانستان، عراق دومین کشور در لیست "کشورهای جلو جبهه" نومحافظه کاران است که هم اکنون مورد یورش نظامی، غارت منابع و تخریب همهجانبه قرار گرفته و عملاً بالکانیزه شده است. مدتها پیش از حادثه مرموز ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حتی پیش از حمله نظامی عراق به کویت، اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا در لیست اولویت های هیئت حاکمه آمریکا در پیشبرد "پروژه قرن نوین آمریکائی" قرار داشت. این پروژه که نومحافظه کاران در دهه های ۸۰ و ۹۰ قرن گذشته میلادی در تهیه و تنظیم آن تلاش کرده بودند، در سال ۱۹۹۸ به تصویب آنها رسید و مانیفست آنها قلمداد شد. علت تسخیر عراق، کوچکترین رابطه ای با دیکتاتوری خونین صدام حسین و یا وجود سلاحهای کشتار همگانی نداشت. علت صرفاً وجود نفت و موقعیت ژئوپلیتیکی کشور عراق در خاورمیانه بود. عراق نه تنها یکی از بزرگترین کشورهای نفت خیز جهان است، بلکه کیفیت و مرغوبیت نفت آن کشور در گستره های تکنولوژی طبی و فن آوریهای هسته ای در سراسر جهان و حتی در مقام مقایسه با کشورهای عضو "اوپک" بی نظیر است. مضافاً، کشور عراق در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ موفق شده بود که کادرهای متعددی را در حیطه های تکنیکی، فن آوری و علمی، آموزش و تربیت دهد که قادر شوند که یک پروژه ملی - کشوری جامع و فراگیر را تعبیه ساخته و به راه اندازند. این روند برای معماران پروژه قرن نوین آمریکائی خیلی خطرناک بود. در نتیجه نومحافظه کاران برای جلوگیری از توسعه این پروژه ملی، دست به "تخریب سازنده" و جنگ تمام عیار علیه عراق زدند. به این معنی که طی بمباران های زیاد، تمامی زیر ساخت آن کشور را تخریب کرده تا آنگاه مقاطعه کاران آمریکائی (هالی برتن و دیگر فراملی ها) بعد از هجوم به عراق با "منت تمام" با پول نفت غارت شده سازندگی را شروع کنند. دست اندازی به منابع بی کران و پر قیمت نفت عراق و منطقه نه تنها، کنترل قیمت، کنترل تولید و فشار بر رقبا و حتی شرکاء و متحدین توسط هیئت حاکمه آمریکا را تضمین و میسر می سازد، بلکه عراق فلاکت زده "سکوی پرشی" برای بسط و گسترش آشفته گی و آشوب کنترل شده

در منطقه بزرگ خاورمیانه از یک سو و "تحدید" و حتی محاصره کشورهای بزرگی مانند روسیه، چین و هندوستان از سوی دیگر می گردد. فراسوی این بررسی معلوم و روشن در باره علت حمله به عراق و اشغال آن کشور، چندین سؤال جدی را باید مطرح و به بحث گذاشت، که مهمترین آنها عبارتند از:

۱ - چرا و چگونه آمریکا توانست یک کشور مهم را به آسانی تسخیر نماید؟

۲ - شرایط جدیدی که امروز مردم عراق با آنها روبهرو است کدامین هستند؟

۳ - چه نوع عکس العمل هائی مردم عراق نسبت به این چالش از خود نشان می دهند؟

۴ - چه راه حلی نیروهای دموکراتیک و مترقی می توانند در مورد حل مسئله عراق عرضه کنند؟ شکست و عقب نشینی (ویا عدم مقاومت) صدام حسین و تسخیر نظامی عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا و "موتلفینش" قابل پیش بینی بود. بعد از اشغال عراق، مردم عراق با دشمنی روبهرو شدند که تنها امتیازش توانائی در بمباران بدون تبعیض و قتل عام مردم غیرنظامی و غیر مسلح شهرها و روستاهای عراق بود.

تحت این شرایط، تنها گزینه برای مردم عراق مقاومت مسلحانه در مقابل اشغالگر نظامی و قهار بود. رژیم صدام در سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۹۱، هر نوع وسیله دفاعی توسط مردم عراق را از طریق تخریب سیستماتیک سازمانها و احزاب سیاسی (به ویژه حزب کمونیست عراق) از بین برده بود. اصلاً جای تعجب نیست که این وضع باعث شد که مردم عراق در روزهای اول حمله نظامی آمریکا بدون مبارزه کشور خود را در اختیار اشغالگران قرار دهند. ولی این وضع چندان دوامی نیافت و مردم بعد از مدتی کوتاه وقتی که متوجه شدند که به عنوان یک ملت مورد تعرض قرار گرفتند به مقاومت قابل توجهی روی آوردند. آمریکای نومحافظه کاران وقتی که متوجه شد که قادر به کنترل کشور و غارت منابع نفتی که هدف اصلی حمله بوده نیست، دست به بالکانیزه کردن کشور عراق زد. شاید تقسیم عراق به سه بخش (بین کردها، اعراب سنی و اعراب شیعه) از اول در پروژه واشنگتن بود. ولی آنچه شایسته ذکر است، این است که مردم عراق از همان

اوان اشغال به مقاومت به طور فزاینده ای گسترش یابنده، دست زدند. این مقاومت با وجود ضعفهای جدی که از طرف نیروهای مختلف درون مقاومت به نمایش گذاشته شده اند، باعث شده که آمریکا در قدم اول خود در وارد ساختن "ضربه اول" در خاورمیانه با ناکامی روبهرو گردد. عدم پیروزی آمریکا در استقرار "ثبات" از طریق "دیکتاتوری وحدت ملی"، نشانی از شکست آمریکا در ایجاد عراق به عنوان یک سکوی مطمئن پرش در پروژه جهانی آمریکا است. عدم موفقیت آمریکا در ایجاد و تامین "ثبات" در عراق توسط یک دولت متمرکز دیکتاتوری وحدت ملی، نومحافظه کاران حاکم در کاخ سفید را مجبور ساخته است که با کمک اسرائیل (تنها هم دست مطمئن و بدون قید و شرطش) به تقسیم عراق دست بزنند. امروز، نشان "جنگ داخلی" ورقی است که آمریکا با رو کردن آن ادامه اشغال نظامی عراق را مورد توجیه قرار داده و به حرکت خود مشروعیت می دهد. بدون تردید اشغال دائمی عراق یک وسیله استراتژیکی برای هیئت حاکمه آمریکا در پیش برد سیاست جهانی اش است: تنها وسیله ای است که توسط آن کاخ سفید قادر است کنترل خود را بر منابع نفتی تامین سازد. البته نباید به ادعاهای حاکمین کاخ سفید که دائماً برای تحمیق و فریب مردم آمریکا مبنی بر این که "به محضی که ثبات و نظم در عراق برقرارگشت، ما آن کشور را ترک خواهیم کرد" کوچکترین اعتمادی کرد. باید به یاد داشته باشیم که معماران امپراتوری انگلستان آموزگاران تاریخی نومحافظه کاران هستند، در دهه ۱۸۸۰ به جهانیان و مردم انگلستان، مکرراً می گفتند که اشغال و حضور آنها در مصر و سودان موقتی است. ولی تاریخ نشان داد که آنها تا سال ۱۹۵۶ کشورهای سودان و مصر را ترک نکردند. خود دولتیان آمریکائی در سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ به مردم ایران دائماً گوشزد می کردند که به محض خروج نیروهای ارتش سرخ از خاک ایران، آمریکائیان نیز خاک ایران را ترک خواهند کرد. باز تاریخ نشان داد که نیروهای نظامی آمریکا نه تنها بعد از خروج نیروهای نظامی شوروی در سال ۱۹۴۶، خاک ایران را ترک نکردند، بلکه آنها تحت رهبری ژنرال شوارتسکف، در سرکوب و قتل عام جنبش های ملی و دموکراتیک مردم آذربایجان ایران در سال ۱۹۴۶ و

دست تجاوزگر امپریالیسم از خاورمیانه کوتاه!



سپس در سرنگونی دولت ملی مصدق در سال ۱۹۵۳ نقش اساسی بازی کردند و تا بحبوحه انقلاب ۱۹۵۷ ایران را ترک نکردند. چون اشغالگران نمی توانند به آرزوی خود در عراق (استقرار ثبات و نظم توسط دیکتاتور وحدت ملی) برسند در نتیجه مردم عراق را به قطب های کاذب سنی و شیعه و کرد تقسیم کرده و ادعا می کنند که کشور ملت عراق یک پدیده مصنوعی بوده است. نومحافظه کاران می گویند که سلطه ستمگرانه صدام حسین سنی بر مردم شیعه در جنوب و مردم کرد در عراق ریشه اصلی جنگ داخلی است که فقط از طریق اشغال نظامی آمریکا می توان از گسترش آن جلوگیری کرد. بر اساس این جناح بندی کاذب، نومحافظه کاران ادعا می کنند که هسته اصلی مقاومت عراق چیزی غیر از چند گروه طرفدار صدام و اسلامیت های القاعده نیست. روشن است که سخنان و ادعاهای نومحافظه کاران پراز تحریف های تاریخی و تبلیغات دورغین است که با تاریخ تکامل ملی گرایی و مبارزات مردم عراق کوچکترین همخوانی ندارد. بعد از پایان جنگ جهانی اول، دول فاتح متصرفات دولت عثمانی را در خاورمیانه بین خود تقسیم کردند. سوریه و لبنان به دولت فرانسه - اردن و فلسطین و عراق نیز به دولت انگلستان واگذار گردیدند. از همان اوائل اشغال عراق، انگلیس ها با مقاومت مردم عراق روبهرو گشتند. سیاستمداران انگلیس با همدستی ملاکین کلان بومی و بر اساس سنت امپریالیستی خود با ایجاد یک نظام سلطنتی موروثی که از خارج از مرزهای عراق به آن کشور صادر کرده بودند، موقعیت ممتازی را به نخبگان سنی در حاکمیت عراق اعطا کردند. ولی مردم عراق به هیچوجه از پروژه امپراتوری انگلیس حمایت نکرده و در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ تحت رهبری حزب کمونیست و حزب بعث عراق به مقاومت خود علیه استعمار انگلستان افزایش دادند. این دو حزب، دو سازمان سیاسی اصلی بودند که در آن زمان مردم عراق را علیه رژیم سلطنتی بسیج کردند. مبارزات مردم در سال ۱۹۵۸ به پیروزی رسیده و منجر به سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار یک دولت جمهوری مستقل و ملی تحت رهبری سرهنگ عبدالکریم قاسم گشت. ولی رقابت های خونین و قهر آمیز بین حزب کمونیست و موتلفینش در یک سو و حزب بعث عراق و موتلفینش در سوی دیگر از همان اوان پیروزی بالاخره منجر به کودتای ۱۹۶۳،

قتل عبدالکریم قاسم و استقرار رژیم بعثی گشت. در جریان این جابهجائی ها و عروج بعثی ها به حاکمیت، حمایت دولت آمریکا از بعثی ها نقش مهمی ایفاء کرد. پروژه حزب کمونیست عراق امکان تحولات دمکراتیک را در سیاست ها و اصول تشکیلاتی خود حمل می کرد. ولی حزب بعث یک حزب اولتراناسیونالیستی بوده و از اصل پان عربیسم که اساسا ضد ملیت های دیگر ساکن عراق (کردها، ترکمن ها، آسوریها ...) بود، پیروی می کرد. حزب بعث عراق بهویژه بعد از جدائی از حزب بعث عربی (سوریه)، تحت تاثیر آموزشهای میشل افلق برای ایجاد "ملت عرب"، مدل پروس برای وحدت ملت آلمان را الگوی خود برای ایجاد ملت عرب قرار داد. در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، بعثی ها موفق شده بودند که شمار زیادی از افسران سکولار و مدرنیست و ضد بنیادگرا را در نهادهای متعدد و متعلق به حزب بعث بسیج کنند. به محض تسخیر کامل حاکمیت، حزب بعث بهویژه بعد از سال ۱۹۷۹، با یک شیوه قابل پیش بینی به تدریج به یک دیکتاتوری که "نیمه ضد امپریالیست" بود، تبدیل گشت. به کلامی دیگر، رهبری حزب بعث و در راس آن صدام حسین، به این نتیجه رسیدند که برحسب شرایط زمانی و تحت تاثیر فعل و انفعالات سیاسی در منطقه، آنها می توانند با امپریالیسم آمریکا که در منطقه به تفوق رسیده بود، مماشات کرده و با آن "مصالحه" کنند. این شیوه معامله که چندین بار بهویژه در طول جنگ هشت ساله ایران و عراق به منصفه ظهور رسید، صدام "خود مدار" و "خود بزرگ بین" را به این خیال واهی انداخت که حاکمین کاخ سفید او را به عنوان همدست و "متحد اصلی" خود در منطقه پذیرا خواهند شد. بدون تردید حمایت آمریکا از رژیم بعث در طول جنگ هشت ساله ایران و عراق و اعطای تسلیحات شیمیایی از طرف دولت رونالد ریگان به رژیم صدام در سال های ۱۹۸۳-۱۹۸۴ بیش از پیش صدام و یارانش را در اشتباهات و محاسبات خود به خطا انداخت. هیچوقت به مخیله صدام و یارانش خطور نکرد که آمریکا به حيله سیاسی متوسل می شود و پروژه ملی مدرنیزاسیون عراق قابل قبول امپریالیستها نیست و کاخ سفید مدتها است که حمله نظامی و تسخیر عراق را در سرلوحه پروژه جهانی خود قرار داده است. آمریکا در سال ۱۹۹۰ با دادن "چراغ سبز" صدام را به "تله باز" ضمیمه ساختن کویت انداخت. بعد از "آزادی کویت" از دست

نیروهای نظامی عراق، آمریکا با اعمال ۱۰ سال تحریم همه جانبه علیه عراق موفق شد که بعد از ویرانی ها و تضعیف نیروی انسانی، آن کشور را به آسانی برای اشغال نظامی آماده سازد. رژیم صدام را می توان به علل زیادی محکوم کرد. ولی صدام و همکارانش هیچوقت در دوران حکومت دیکتاتوری خود به اختلافات و تلافی ها بین شیعه ها و سنی ها در عراق دامن نزدند. پس آن عاملی که امروز به تلافی های فلاکت بار و خونین بین آنها دامن می زند چیست؟ بدون تردید، در آینده بر ملا خواهد گشت که "سیا" (و بدون شک موساد) در اجرای این قتل عام ها دست دارند اما مضافا باید به این نکته توجه کرد که رژیم صدام با سیاستهای سرکوبگرانه و استبدادی یک "صحرای خشک و سوزانی" بهوجود آورد که در آن قدرت طلبان بومی و میوه چینان صادره از خارج بعد از سرنگونی رژیم صدام و استقرار دولت کمپرادور تنها راه رسیدن به قدرت را در بهکار بردن شیوه های فرصت طلبانه خونبار و جنایت کارانه ببینند. این قدرت طلبان چه رهبران مذهبی (شیعه و سنی) و چه نجبای قبایل و عشایر و تجار و نخبهگان سیاسی وارداتی چون در بین توده های مردم منزلت و مقامی نداشتند، عموما خدمت به اشغالگر را خواهی نخواهی پذیرفتند. حتی تعدادی از علمای مذهبی و آیات عظام (سیستانی، حکیم و...) که در زمان رژیم صدام مورد احترام مردم بودند، بهکلی محبوبیت و حتی "مرجعیت" خود را به تدریج از دست دادند. آیا در این صحرای سیاسی سوزان و خشک و دنیای جدیدی که جنگ امپریالیستی در آن بهوجود آورده امکان دارد که نیروهای سیاسی ملی، مترقی و دمکراتیک فرصت پیدا کنند که خود را دوباره سازی کرده و عراق را مجدداً به عنوان یک "ملت - دولت" واحد از فروپاشی و بلای بالکانیزاسیون نجات دهند؟ در گذشته های نه چندان دور، حزب کمونیست عراق در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۶۸ موفق شد که اکثر نیروهای مترقی و سکولار و برابری طلب را در جامعه عراق بسیج و متشکل سازد. در آن سالها، حزب کمونیست در تمام مناطق کشور شعبه باز کرده و بین روشن فکران، بهویژه شیعه تبار، موقعیت متفوقی اتخاذ کرد. حزب کمونیست در مقام مقایسه با دیگر سازمانهای سیاسی آن زمان نه تنها در عراق بلکه در کلیه کشورهای خاورمیانه یک نهاد اصالتا مردمی، ضد امپریالیست و بالقوه دمکراتیک بود. ولی بعد از قتل عام



جنبش مقاومت مردم عراق پیشنهادهایی را برای مذاکره مطرح ساخته که اگر مورد موافقت قرار گیرند به آمریکا فرصت خواهد داد که خود را از باتلاق عراق رها ساخته و نیروهای نظامی خود را از عراق خارج سازد. این پیشنهادات عبارتند از:

۱ - تشکیل یک دولت خودگردان چند ملیتی با حمایت شورای امنیت سازمان ملل در عراق .

۲ - قطع فوری عملیات مقاومتی به موازات ختم مداخلات نظامی و پلیسی (امنیتی) نیروهای اشغالگر در عراق.

۳ - عزیمت و خروج تمامی نیروهای نظامی و غیر نظامی خارجی از عراق در عرض شش ماه بعد از انعقاد آتش بس.

جزئیات این پیشنهادات به تفصیل در نشریه "المستقبل العربی" چاپ بیروت در شماره ژانویه ۲۰۰۸ انتشار یافته است.

سکوت و سانسور مطلق از طرف رسانه های دسته جمعی و گروهی در اروپا و آمریکا درباره این پیشنهادات گواه بوجود همبستگی بین شرکای امپریالیست است. نیروهای مترقی و دمکراتیک اروپا و آمریکا وظیفه دارند که با سیاست های سه قطب امپریالیستی (آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن) مرزبندی شفاف کرده و از پیشنهادات مقاومت مردم عراق حمایت کنند. ترک کردن و تنها گذاشتن مردم عراق در مقابل دشمن، برای بشریت زحمتکش و روشن فکران اروپا و آمریکا یک گزینه قابل قبولی نمی تواند باشد. زیرا این گزینه به تقویت این اندیشه خطرناک "که هیچ امیدی را نباید از مردم کشورهای غرب داشت"، منجر می گردد. تقویت این اندیشه لاجرم به ارتکاب بیش از پیش عملیات غیر قابل قبول و حتی جنایتکارانه بخشی از اجزاء درون مقاومت منتهی می گردد. هر چه قدر زودتر نیروهای اشغالگر خارجی خاک عراق را ترک کنند. و هرچه قویتر نیروهای مترقی دمکراتیک در جهان از مقاومت مردم عراق حمایت کنند، به همان اندازه امکانات برای آینده بهتر برای مردم فلاکت زده و مقاوم عراق و برای بشریت زحمتکش جهان مهیا خواهند گشت. (ادامه در شماره بعد)

ن.ناظمی - مارس ۲۰۰۸



مقاومت "نامرئی" موافقتی بین تحلیل گران و صاحب نظران وجود داشته باشد، حقیقت این است که بی هویتی و بی چهره گی این مقاومت نامرئی ضعف بزرگی را در کنه و بطن خود حمل می کند که آن را شدیداً آسیب پذیر می سازد. چرا که این آسیب پذیری باعث می شود که دشمن به آسانی مردم را به اجزاء و صف بندیهای کاذب تقسیم کرده و با جذب افراد و نیروهای فرصت طلب برای همکاری، یک آشفته گی فراگیری را در جامعه عراق رواج دهد. تحت این شرایط، کدامین نیروهای جامعه موفق خواهند شد که بر این ضعف آسیب پذیر فایق آیند؟ در لحظات اول، چنین به نظرمی رسید که کمونیستهای رزمنده عراق (که در سالهای اشغال به تدریج از خارج به ویژه از لبنان و اردن، به کشور خود برگشته و دقیقاً سیاست و برنامه خود را از رهبران حزب کمونیست عراق جدا کرده بودند) بهترین کاندیدا برای پیشبرد این امر باشند. ولی متأسفانه در اذهان عمومی و در بین رسانه های گروهی، آنهایی که به اسم رهبران حزب کمونیست شناخته شده اند آن رهبرانی هستند که در یک جو آشفته و پریشان کوشش می کنند که همکاریهای خود با رژیم پوشالی بغداد را مورد توجیه قرار داده و حتی به نوعی وانمود سازند که همکاریشان با برگزیدگان دشمن امکان دارد که به پیشرفت امر مقاومت مردم کمک کند.

جمع بندی و نتیجه گیری

علیرغم اخته شدن حزب کمونیست عراق و همکاری رهبران آن با دولت وابسته بغداد، نیروهای دیگری مثل بقایای طرفداران عبدالکریم قاسم، برادران عارف، ناصر بیست ها و حضور دارند که امکان دارد که در آینده در جهت تشکیل یک جبهه به حرکت هائی دست بزنند. به هر حال، مقاومت مردم عراق در حال حاضر با وجود ضعف هایش پروژه و اشنگتون را (از نظر سیاسی و نه هنوز از نظر نظامی) در خاورمیانه با ناکامی روبهرو ساخته است. دقیقاً این امر متحدین وفادار آمریکا را در "اتحادیه اروپا" شدیداً ناراحت ساخته است. زیرا آنها می ترسند که شکست آمریکا، ظرفیت و موقعیت خلق های کشورهای حاشیه ای (جنوب) را تقویت کند که سرمایه فراملی جهانی شده (امپریالیستها) را زیر فشار وادار سازد که به منافع دولت - ملت های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین احترام بگذارند.

هزاران نفر از اعضای رزمنده حزب در سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۸۲ توسط حاکمین مستبد بعثی و سپس سقوط و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۱ و بعداً بازگشت بخشی از اعضای روشن فکر حزب به عراق اشغال شده از تبعید به عنوان حامیان آمریکای اشغالگر، این سؤال مطرح است که آیا حزب کمونیست عراق تقریباً برای همیشه از صحنه تاریخی سیاسی عراق در حال محو شدن است؟ این امر با این که اجتناب ناپذیر نیست، ولی امکان دارد. سرنوشت جنبش خلق کرد در کردستان (شمال عراق) نه تنها شباهت کیفی به سرنوشت حزب کمونیست داشت، بلکه سرنوشت آنها از خیلی جهات در هم تنیده شده بود. تا زمانی که حزب کمونیست عراق همراه با دیگر نهادهای مترقی و ضد امپریالیست عراق در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۳ دست بالا را در جامعه داشته و از موقعیت متفوقی در بین کارگران، دیگر زحمت کشان و روشن فکران بهره مند بود، نیروهای کرد نیز متحدین طبیعی حزب بودند. ولی بعد از سرکوب و نابودی حزب و نیروهای مردمی و ملی توسط رژیم بعثی، سازمانهای سیاسی کردستان نیز مثل کمونیستها نه تنها مورد سرکوب قرار گرفتند، بلکه رهبران آنها نیز بعد از گذار از فراز و نشیب هائی "اخته" گشته و به کمپ حمایت و دفاع از سیاستهای تهاجمی و نظامی آمریکا پیوستند. تحت این شرایط، درجه و عمق مقاومت مردم علیه اشغال نظامی آمریکا که اصلاً پیش بینی نشده بود، در اوان آغازش "معجزه آسا" به نظر می رسید. لیکن واقعیت این است که مردم عراق از همان هفته های اول اشغال کشورشان بعد از تجربه و چشیدن طعم جنایات آمریکا (ترورهای سیاسی، بمباران، قتل عام ها، شکنجه ها و ...) تنفر شدیدی نسبت به اشغالگران پیدا کردند. عمل کرد این تنفر طبیعی نسبت به دشمن اشغالگر همانا گشودن "جبهه مقاومت" بود ولی برخلاف جبهه های مقاومت گذشته، این مقاومت هیچ گاه نه اعلام موجودیت کرد و نه لیستی از رهبران، نهادها و تشکلهای خود را معرفی کرد. با در نظر گرفتن این امر که دیکتاتوری رژیم صدام و سپس اشغال عراق در بهار ۲۰۰۳، زیر ساخت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه را در کلیت اش نابود ساختند، "بی صورتی"، "عدم شناسائی" و "نامرئی بودن مقاومت به هیچ وجه تعجب آور نیست. بدون آن که ضرورتاً در مورد علل این بی هویتی این



از نامه های .. بقیه از صفحه آخر

با عزت ... آزاد و رها از خود خواهی ها ، تکريم و تکبر در جامعه عاری از تبعیضات اقتصادی ، نژادی ، جنسی و فکری با قدرت به پا خیزیم . با عشق و احترام به یاد اولین کمونرهای به خون غلطیده در گورستان پرلاشز پاریس

- وحدت چپ - فرح نوشتاش
* * *

با تشکر از نامه‌ی این رفیق، باید یادآوری کنیم که افکار و عادات و سنتها و غیره به میزان زیادی به شرایط مادی

جامعه بستگی دارند، ساخته و پرداخته می شوند و به سهولت کنار گذاشته شده و یا نابود نمی گردند. تا زمانی که زنان قادر نشوند چه در عرصه‌ی اقتصادی و چه در مسائل سیاسی و چه در مبارزات عملی با تلاش طاقت فرسای خود و ارائه‌ی درایت و توانائی در رهبری و اداره‌ی امور، جا بازکنند، تلاش ذهنی کمونیستها در طرد مردسالاری با موفقیت کامل همراه نخواهد شد. اثرات هزاران ساله‌ی مردسالاری را نمی توان به آسانی از تفکر و عمل کمونیستها و مردان به راحتی زدود و شرایطی مادی می طلبد. سوسیالیسم با نفی مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله گام اولی اما بسیار تعیین کننده‌ای را در ارائه‌ی حقوق برابر زن و مرد در جامعه و احترام به آن فراهم می سازد. این گام در عین حال با گام دیگر یعنی مبارزه با مردسالاری درابعادی گسترده که زمینه‌ی مادی‌اش در سوسیالیسم به مراتب فراهم تر از جامعه‌ی سرمایه داری است، تکمیل شده و امکان خواهد داد که برای همیشه این دُم چرکین ستم بر زن از بدن جامعه جراحی شده و انسانها در عصر کمونیسم به مثابه یار و یاور هم، برای ارتقاء کیفیت زندگی خود تلاش کنند.

البته این بدان معنا نیست که کمونیستها باید در برخورد به زن افکار خود را نوسازی نکنند و منتظر فراهم شدن کلیه ی شرایط مادی بمانند. برعکس اگر به تاریخ نگاه کنیم، کمونیستها در راه رهائی زنان از تمام گروههای دیگر جامعه فعالیت کرده و عمل کرده اند. لذا ارزیابی شما را که معتقدید باورهای مردان فاقد تضاد آشتی ناپذیر با نظام سرمایه داری است را نادرست می دانیم.

با این امید که کمونیستهای مرد به نظرات شما توجه کرده و عیبهای خود را اصلاح کنند. روز جهانی زن را به شما تبریک می گوئیم. هیئت تحریریه

"خودخواهی اندیویدوالیسم و خود محوری " بنای سوسیالیسم را پایه ریزی کنند . این هرگز میسر نیست ، چون ذات پویای اندیشه سوسیالیستی بر مبنای کلکتیویسم و نهایتاً مردم سالاری است . با رهاگذااردن امیال خود خواهانه در خود، اعم از مرد یا زن ، اگر هزار بار سوسیالیسم بنا شود، هزار بار نیز فرو خواهد پاشید.

در رو بنا و باورهای فرهنگی ، مردان اکثراً فاقد تضاد آشتی ناپذیر (آنتاگونیستی) با نظام سرمایه داری هستند، میلیاردرهای جوانی که امروز مثل قارچ از سرزمین های مرفه اردوگاه سوسیالیسم سابق برمی خیزند، فرزندان همان بچه فئودال هایی هستند که با غارت اموال طبقه زحمتکش و فساد و رشوه خواری ثروتی بزرگ جمع آوری کرده و سپس آن را به فرزندان خود منتقل کرده اند .

برابری... رهایی و احترام به شئون انسانی اعم از زن یا مرد، فقط از طریق سوسیالیسم میسر است . کلکتیویسم (جمع گرایی) در زنا ن به مراتب قوی تر از مردان است . گواه : زنان مادر در کل جهان که از تمام هستی شان برای فرزندان خود می گذرند . این ویژه گی در زنان طبقات زحمتکش بس قوی تر از زنان بورژوا است

دیگر وقت تمایز خصلت های ناب اندیشه سوسیالیستی و کمونیستی از خصلت های فرصت طلبانه ، حقیر و تنگ نظرانه خرده بورژوازی است .

ای مردان همراه، راه را بر زنان به گشائید . و از حضور فعالشان در مبارزات طبقاتی یا ره یابی اشان به کمیته های مرکزی و یا حتی دبیر کلی احزاب کمونیست نهراسید . پیروزی سوسیالیسم و نجات از این زندگی خفت بار نظام سرمایه داری (رجوع شود به آمار بیکاران و غیره...) فقط با حضور فعال زنان در تمامی عرصه های مبارزاتی و نظارت دقیق شان بر اجرای شئون آرمانی مارکسیسم میسر است . با منفعل کردن زنان و تظاهر به مبارزه در قبیله های کوچک روبروی هم ، ارتش زحمتکشان را تضعیف نکنید . نجات انسان از این ورطه هولناکی که امپریالیسم جهانی تدارک دیده ، فقط در سوسیالیسم است . به خود آئید و دست از خود خواهی ها بردارید ، قیل از آنکه همگی غرق شویم .

ای زنان زحمتکش ، آرزوی برابری با مردان طبقه ستمدیده خواسته ناچیزی است، که آنان خود نیز، از برده گانند.

بیائید برای کسب حقوق انسانی شریف و

نقش جاودان دارد. هم چنین یاد انبوه مردانی که در شاهراه مبارزاتی جان باختند و تمام یا بخشی از عمر خود را در زندانها اسیر بوده اند ، همواره ستاره درخشان تاریخ مبارزات و خاطره ها خواهد بود. زنان با مشارکت مستقیم در تولید ، با رشد آگاهی ها و گسستن برخی از زنجیرها و بندها به کسب حقوق انسانی خود در بخش هایی از زمین نائل آمدند و به جبهه های مبارزاتی راه یافتند. در این ره یابی از لایه های رنج های عمیق تاریخی عبور کرده اند و باریشه ها آشنایند. آنان با شناخت درد تعمق بیشتری در یافتن شیوه های مبارزاتی از خود نشان می دهند و در حفاظت دستاوردهای مبارزاتی کوشا هستند. انقلاب های اکبر، چین، ویتنام و کوبا گواه این واقعیت ها هستند . آنها با انعطاف بیشتری ...

و به غیر از تحمل فشارهای عمومی جوامع سرمایه داری بر طبقات ستمدیده از چند سوی دیگر نیز تحت فشار و فرسایش اند .

از طرف مجریان قوانین واپس گرا و دیدگاه های ارتجاعی حاکم بر آن جوامع . از طرف کارفرمایان و پرداخت دستمزد بسیار کمتر از مردان در کار مساوی با مردان ، چشم داشت جنسی .

از طرف غالب همراهان مرد ، که از دیدگاه ها و کردار پدر سالارانه برخوردارند. همراهان مرد اغلب زنان را در تشکل های زنان می توانند بپذیرند ولی شاهراه مبارزات طبقاتی را از میراث پدری خود دانسته و شائق حضور زنان در آن نیستند . در پس این تفکر و کردار منفی ، باورهای پدر سالارانه مشهود است.

گواه .. عدم حضور زنان در کادر رهبری احزاب چپ جهان.

این خود محوری ها و خود خواهی ها ، همه از مهمترین عوامل عقب مانده گی اجتماعات و در گیری گروه ها و احزاب چپ با هم است . و نیز یکی از مهمترین عوامل پایه ای در عدم گرد همایی و اتحاد نیروهای چپ می باشد . از این رو در خنثی کردن بار این همه خود خواهی و دفع ستم مردسالاری بر جوامع و تحقق سوسیالیسم لزوم حضور فعال وسیع زنان نه فقط محصور در تشکیلات زنان که در عرصه جهانی مبارزات طبقاتی بشدت خود را می نمایاند . مردان می خواهند با ویژه گی تفکرات نظام های برده داری و فئودالیسم





اوضاع.. بقیه از صفحه آخر

* * *

غزه

غزه... غزه... غزه...

افتاده از نفس

حیران بر این... جبر ناگریز

و این مرگ در قفس

عزم اهرمن... در فصل آب تو

عزم اهرمن... در فصل نور تو

تزیق مرگ و مرگ و مرگ

عزم اهرمن... بر کشتار نسل تو

ایستاده ای هنوز ایستاده ای هنوز

در آخرین نفس

جان زخمی سکوت

زهر دشنه ها

و این... مرگ در قفس

دیوارها بلند... بسته راه تو

سرنیزه های لخت

بر زخم های تو

بر داغ های تو

این مرگ بی کفن... و این

بن بست... مرز های تو

تو نه یک فریاد

که... آه ممتدی

بر التیام درد های تو

اکنون... می رود زدست

هر فرصتی

رسانه های خود فروخته... اجیر

بسته چشم خود

بسته گوش خود

نشئه و خمار

خون طفل تو

کرده نوش خود

نه راه برون

نه راه درون

نیست راه گریز

در فشار و زور

در تکتز... لحظه های گور

آه...

باز ایستاده ای... باز ایستاده ای... ای... باز

ایستاده ای

ای انسان ها

ای انسان ها

هزاران هزار زندانی

در طلب ابتدایی ترین حقوق انسانی

تأمل... تحمل... تعلق... تا کی

شرم ما همین

درد ما از این

زندان در زندان

بر سینه زمین

فرح نوتاش

وین فوریه ۲۰۰۲

www.farah-notash.com

* * *

اعلامیه اضطراری یهودیان ارتودوکس ضد

صهیونیست در فلسطین اشغال شده توسط

صهیونیستها -

NETUREI KARTA of THE

ORTHODOX JEWRY

JERUSALEM - E-Mail : nkp@

neto.bezeqint.net

مارس ۰۸/۰۱

ما یهودیان ارتودوکس جهانیان را

فرامی خوانیم که جلو نابودکردن خلق فلسطین

توسط دولت صهیونیستی را بگیرند!

ما یهودیان ارتودوکس تروریسم قاتل و

گانگستریسم ماشین کشتار صهیونیستی را

محکوم می کنیم!

طی ۶۰ سال قصابان صهیونیست، فلسطینیان

را بیرون کرده، زمینهایشان را اشغال نموده،

گتوبرای شان درست نموده، وحشت در میان

شان آفریده و گشته اند!

تا چه مدت زمان دیگری قدرتهای جهانی

درمقابل تروریسم صهیونیستی بربرمنش

سکوت خواهند کرد؟ آیا جهانیان منتظر

خواهند ماند تا میلیونها فلسطینی از بی

غذائی بمیرند تا به عزای مرگ خلق فلسطین

بنشینند، که خدا نکند؟

ما همچنین حملهی سرسختانهی ماشین جنگی

صهیونیستی و جنگ شرورانه و آدمخوارانه

با مردم بی گناه غزه اشغالی که در تضاد آشکار

با دیدگاههای بین المللی از قوانین، عدالت و

صلحند، محکوم می کنیم!

ما از تمام کشورهای صلح دوست جهان

می خواهیم که از هر اقدامی جهت متوقف

کردن صهیونیستهای دیوانه ای افسارگسیخته

ابا نکنند و حقوق فلسطینیان را محترم

بشمارند و از این طریق بر رنج و خون

ریزی مردم فلسطین نقطه ای پایانی بگذارند!

ماشین تروریستی صهیونیستی و رژیم اش

در اورشلیم اشغالی، نماینده ی مردم و مذهب

یهودی نیست. آنها ممکن است خود را

یهودی بنامند، اما آنها پیرو مذهب یهودی

نیستند. آنها بربرها و سلاخان هستند! آنها

مذهب مقدس ما و تورات ما را بی حرمت و

بی عفت می کنند!

ما برای تامین حقوق فلسطینیان در سرزمین

تاریخی شان و استقرار فلسطین آزاد و ازهم

پاشیده شدن و اخراج رژیم صهیونیستی از

تمامی سرزمین مقدسمان دعا می کنیم.

ما عمیق ترین تسلیت و همدردی مان را به

تمامی خلق فلسطین که پیوسته باید در برابر

تروریسم صهیونیستی بایستد و به ویژه

به خانواده های که به خاطر ماشین جنگی

صهیونیستی کشته و زخمی شده اند که

امیدواریم به زودی محورگرد، اعلام می کنیم.

www.uruknet.info?p=41711

* * *

اکثر اعراب ساکن اسرائیل زیرخط فقر

قرار دارند

شارون روف - اوفیر - ۱۷ نوامبر ۲۰۰۷

طبق گزارشی که شنبه توسط مرکز دفاع

از برابری شهروندان عرب اسرائیل

انتشار یافت، خانواده های عرب ساکن

اسرائیل ۴ برابر بیشتر از خانواده های یهودی

در فقر زندگی می کنند.

امین فارس، مدیر واحد عدالت اقتصادی

اجتماعی این مرکز می گوید: " زمان برای

دولت اسرائیل رسیده است که از خواب

بیدار شده و متوجه شود که اگر در فکر چاره

برای این وضع نباشد، وضع تدریجا بدتر هم

خواهد شد."

گزارشی که این هفته در مورد فقر و ثروت

اجتماعی منتشر شد نشان می دهد که صدها

هزار شهروند اسرائیل زیر خط فقر زندگی

می کنند. در میان شهروندان عرب اسرائیل

اوضاع بسیار وخیم تر است.

فارس می افزاید: "آمار فقر میان حاشیه

رانده شده گان در اسرائیل دل سردکننده است

و جمعیت عرب به حاشیه رانده شده گان

حاشیه رانده شده ها تبدیل شده اند. علاوه بر تمام

صحبتها در مورد رشد اقتصادی اسرائیل، این

پیشروی اقتصادی در میان جمعیت عرب

ساکن اسرائیل در حال افول است."



کمکی فراوان و سرمایه‌گذاری ضروری شده است

گزارش این مرکز نشان می‌دهد که ۵۴٪ ساکنان عرب اسرائیل در فقر زندگی می‌کنند، در حالی که این رقم برای یهودیان ۱۵٪ است. طبق این گزارش بیش از ۱۵۰ هزار خانواده‌ی عرب و از جمله ۴۰۰ هزار کودک در زیر خط فقر قرار دارند.

فارس می‌گوید: "در سال ۲۰۰۶، قدرت خرید در میان خانواده‌های فقیر یهودی تنزل پیدا کرد، اما مقیاس مشترکی برای خانواده‌های عرب ارائه نشد. این آمار در تایید مسائلی است که مرکز ما آنها را مطرح کرده است. علاوه بر این ارقام، خانواده‌ها و کودکان فقیر و گرسنه‌ای هستند که از دولت راه حل می‌خواهند."

فارس هم چنین می‌افزاید:

"بدون کمک و سرمایه‌گذاری توسط دولت و بخش خصوصی، این آمار زنده به‌طور فزاینده‌ای رو به بدتر شدن خواهند رفت."

www.uruknet.info?p=41247

* * *

جنگ عراق باعث رکود در آمریکا شده است

پیتر ویلسون - ۲۸ فوریه ۲۰۰۸

جنگ عراق ۵۰ تا ۶۰ برابر بیشتر از آنچه که دولت بوش ارزیابی کرده بود تمام شده و دلیل مرکزی‌ای است که بنابه گفته‌ی برنده‌ی جایزه‌ی نوبل - ژوزف استیگلیتز در بحران بانکی تهدید کننده‌ی اقتصاد جهانی تاثیر گذاشته است.

معاون سابق رئیس بانک جهانی دیروز گفت که جنگ تاکنون ۳۳۰۰ میلیارد دلار برای آمریکا تمام شده است. در حالی که در سال ۲۰۰۳ پیش بینی شده بود که تنها ۵۰ تا ۶۰ میلیارد دلار هزینه دربر خواهد داشت.

پرفسور استیگلیتز خاطر نشان ساخت که استرالیا نیز بنا به گفته‌ی آگنوس هوستون رئیس نیروهای دفاعی استرالیا در هفته‌ی گذشته با مخارج جنگی به مراتب بیشتر از ۲.۲ میلیارد دلار مواجه شده است که از بالارفتن بهای نفت و دیگر مخارج غیر مستقیم جنگ ناشی می‌شود.

او گفت: جنگ کنونی پس از جنگ جهانی دوم و جنگ ویتنام پرمخارج‌ترین جنگ در تاریخ آمریکا بوده است.

مخارج در عراق علت پنهانی غلیان در نرخ اعتباری است زیرا بانک مرکزی آمریکا مسئول مصرف مالی انبوه جنگ از طریق به جریان انداختن اقتصاد آمریکا بر اساس

اعتبار ارزان است.

او گفت "تنظیم کننده‌گان در جست‌وجوی راه دیگری بودند و به منظور حفظ نظام حمایت حیاتی از این جانب، پول به هر کسی قرض داده شد.

این امر باعث جوشش ساختمان سازی و رشد مصرف گردید و اقتصاد آمریکا را غرق در رکود ساخت و رئیس جمهور جدید را با بزرگترین کسری بودجه در تاریخ آمریکا روبه رو خواهند نمود.

پروفیسور استیگلیتز که در دانش‌کده‌ی تجارت دانشگاه کلمبیا تدریس می‌کند و مشاور اقتصادی بیل کلینتون بود می‌گوید که ۵۰۰ میلیارد دلار دیگر در جنگ دوسال آینده خرج خواهد شد و این می‌توانست موثرتر در بالابردن امنیت و کیفیت زندگی در آمریکا و سایر نقاط جهان مصرف گردد.

پولی که هر هفته در جنگ مصرف می‌شود کافی برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی در جهان است.

او گفت مصرف چند روزه پول جنگ کافی است تا تمام کودکان آمریکائی که بیمه نیستند، بیمه شوند.

از جانب کاخ سفید مردم تشویق شده‌اند تا بهائی که به جنگ پرداخته می‌شود در نظر نگیرند. چون که به هر حال با نفت عراق و پرداخت متحدین آمریکا تامین خواهد شد.

او گفت "زمانی که دولت بوش وارد جنگ عراق شد، مسئله مخارج جنگ چندان برایش مطرح نبود. لاری لیندسی مشاور ارشد اقتصادی گفت که خرج جنگ بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار خواهد شد - در آن لحظه او تاحدی صادقانه سخن گفت.

"سپس وزیر دفاع (دانلد رامسفلد) جواب داد که این سخنی بی‌معنا است و رقمی که دولت ارائه داد ۵۰ تا ۶۰ میلیارد دلار بود. ما محاسبه کردیم که جنگ بیش از ۳۰۰۰ میلیارد دلار خرج خواهد داشت.

"سه هزار میلیارد دلار رقم محافظه کارانه‌ای است مخارج حقیقی بسیار زیادتر از این خواهد شد."

او گفت ۵ سال پس از جنگ آمریکا هر سه ماه تنها ۵۰ میلیارد دلار صرف مخارج صرفاً نظامی می‌کند.

پروفیسور استیگلیتز و لیندا بیلمس مشاور دیگر اقتصادی دولت کلینتون کتابی نوشتند در ۳۰۰۰ میلیارد دلار ناشی از تحقیقات آنها، مخارج جنگی که عراق متحمل می‌شود در نظر گرفته نشده است.

یکی از اختلافات در محاسبه عبارت است از این که محاسبات رسمی، مخارج طولانی مدت مواظبت‌های درمانی و کمک‌های اجتماعی

که به زخمی هائی که زنده مانده‌اند و از حملات کشنده جان به در برده‌اند، نادیده می‌گیرد.

"نسبت زخمی‌ها به کشته‌ها در جنگی عادی ۲ به ۱ است. در این جنگ ۷ به ۱ پذیرفته شده است در حالی که رقم واقعی ۱۵ به ۱ است."

حدود ۱۰۰ هزار نفر بر اساس معاینات دچار اختلال روانی جدی شده‌اند و سربازانی هم که بخش مهمی از وظایف را به عهده دارند هنوز برنگشته‌اند.

پروفیسور استیگلیتز می‌گوید پول نفت از ۵ تا ۱۰ دلار در هر بشکه در ابتدای جنگ، به ۸۰ دلار در بشکه رسیده و باید اقلاً ۳۵ دلار آن را ناشی از شروع جنگ دانست.

او گفت که خرج انگلیس در جنگ ۲۰ برابر شده در حالی که تونی بلر آن را حدود ۲.۱ میلیارد دلار ارزیابی کرده بود.

دولت انگلیس دیروز دستور داد تا جزئیات برنامه جنگ علنی شود...

توماس ریچارد کمیسر اطلاعاتی گفت که به دلیل اهمیت تصمیم‌گیری در رابطه با شرکت در جنگ، منفعت عمومی ایجاب می‌کند که مذاکرات مربوطه علنی شوند و مردم در جریان اطلاعات قرار بگیرند.

www.uruknet.info?p=41576

* * *

۷ میلیون زندانی در آمریکا

"سرزمین آزاد، کشور دلیران" در حال تردید

<http://english.pravda.ru/world/americas/85750-jailed-0>

در حالی که مردمان جهان شگفت زده فروپاشی اقتصادی و اخلاقی کشور آمریکا را شاهدند، یک علت ممکن جدید آن در هفته‌های اخیر توسط وزارت دادگستری آمریکا بازگوشد دایر بر این که نرخ زندانی شدن شهروندان آمریکا به ۷ میلیون نفر رسیده است.

طبق این گزارشات این رقم معادل است با ۱ نفر از ۳۲ نفر شهروند بالغ آمریکا در پشت میله‌های زندان به طور موقت و یا آزاد شده از طریق التزام در پایان سال گذشته. و اگر این رقم را به حدود یک میلیون زندانی جنگی در آمریکا و یا دیگر نقاط جهان تحت نظر آمریکا اضافه کنیم، کشور بزرگ آمریکا، بزرگترین زندان نوع بشری شده، که بی سابقه است.





مستعمره و نومستعمره کردن تمامی قاره‌ها، که از آنها انرژی، مواد خام و نیروی کار ارزان به دست می‌آید، بی اعتباری اخلاقی برای آنها شده‌است.

یک شخصیت برجسته‌ی اسپانیا، سوسیالیستی درست و حسابی و وزیر فرهنگ، که قبلاً و حتا امروزه دفاع از جنگ و استفاده از سلاح می‌پردازد، سنتزی از بی معنایی صرف است. اعلان یک جنبه‌ی استقلال کوسوو به مثابه یک بختکی مصرّبه تعقیب آنها رفته است.

در عراق و افغانستان، انسانهایی با انفورمهای آمریکا و ناتو برتن غرق در گوشت و خون به مردن ادامه می دهند. خاطره‌ی فروپاشی شوروی که تاحدی به علت مداخله‌ی ماجراجویانه در افغانستان بود، همانند سایه‌ای در تعقیب اروپائیان است.

بوش پدر از کاندیدائی مک کین پشتیبانی می‌کند، درحالی که بوش پسر در کشوری قاره در آفریقا - که مبداء انسان دیروزی و قربانی قاره در امروز است - جایی که هیچ کس نمی داند بوش مشغول چه کاری بوده، اعلام می‌کند که پیام آغاز راه برای آزادی کوبا است، که به معنای لایحه‌ی ضمیمه کردن توسط دولتس می‌باشد که با خطوط درشت نوشته شده‌است.

روز قبل، شبکه‌های تلویزیونی دسراسر جهان گروهی از بمب اندازهای کشوری را نشان دادند که مانورهای تماشائی ماهرانه انجام می دادند، با تضمین کامل که هر کدام از بمبها را می توان رها کرد بدون این که هواپیمای حامل بمبها توسط رادار کشف شود، و این به مثابه جنگ جنایتکارانه در نظر گرفته نخواهد شد.

اعتراضی توسط برخی از کشورهای مهم صورت گرفت دایر بر این که فکر آزمایش سلاح جدید توسط امپراتوری تحت عنوان اجتناب از افتادنشان به کشوری خارجی توسط ماهواره‌ی جاسوسی، یکی از هواپیماهای آمریکا ست که در مدار زمین به منظور نظامی قرار داده شده است.

من به مدت ۱۰ روز خواستم عکس العملی نشان ندهم. اما من حق ادامه به ماندن در سکوت را ندارم. ما احتیاج به آتش باری ایده‌ئولوژیک علیه آنها داریم....

....

www.uruknet.info?p=41407



آنها حزب و هرچه در رابطه با آن است می‌پرستند. وحشی‌گری آنها متوجه خارج و دشمنان دولت و علیه خارجی‌ها، خانین، خرابکاران و بیماران روانی شده‌است. برای افراد بالای ۳۰ سال طبیعی شده‌است که از کودکان خود بترسند“.

* * *

**چرا کوبا هرگز به عقب نخواهد برگشت؟
بررسی مبارزات انتخابات ریاست جمهوری
آمریکا در هاوانا**

بخشی از نوشته‌ی فیدل کاسترو - ۲۳ فوریه ۲۰۰۸

.....
اکنون من روی رقیب تمرکز می‌دهم. من از مخصه‌ای که کاندیداهای ریاست جمهوری آمریکا دچار آنند، لذت می‌برم. تک تک آنها از ترس از دست دادن حتا یک رای، نتوانستند خواسته‌های فوری مردم کوبا را به حساب آورند. هرکسی می‌تواند تصور کند که من برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزرمی شدم اگر در مورد مسائل حساس سیاسی و حتا مسائل خصوصی برای سی ان ان از لاس وگاس مصاحبه ترتیب می‌دادم. جایی که منطق شانس، در بازی حکم فرماست و هرکسی که برای ریاست جمهوری کاندید باشد می‌بایستی از آن جا دیدن کند.

۵۰ سال محاصره برای کاندیداهای برتر ناچیز به نظر می‌رسد. آنها متحداً فریاد زدند: رژیم را تغییر دهیم! رژیم را تغییر دهیم! رژیم را تغییر دهیم!

من موافقم. تغییر بدهید! اما، در خود آمریکا. کوبا سالهای زیادی است تغییر رژیم داده و شما این گام دیالکتیکی را بردارید. ما هرگز به گذشته بر نخواهیم گشت! چنین است فریاد مردم کوبا.

ضمیمه! ضمیمه! ضمیمه! جواب رقیب است. او وقتی از تغییر صحبت می‌کند، مقصودش واقعا ضمیمه کردن کوبا است. خوزه مارتی راز این جدال در سکوت را برملا کرد، به افشای توسعه طلبی امپراتوری پرداخت و با زیرکی درخشانی در بیش از یک قرن بعد از برقرار شدن اعلامیه‌ی انقلابی استقلال سیزده مستعمره، آن را کشف کرده و توضیح داد.

پایان یک دوره‌ی تاریخی همانند آغاز پایان یک نظام غیر قابل دوام نیست.

به‌طور ناگهانی، قدرتهای تضعیف شده‌ی اروپا و متحد آن نظام، خواسته‌های مشترکی دارند. از نظر آنان، زمان رقصیدن با موسیقی دموکراسی و آزادی فرا رسیده‌است. ...

در ارتباط با این ارقام، مهمتر این است که این تاثیر تضعیف کننده‌ای نسبت به کل جامعه‌ی آمریکا دارد، زیرا که این رقم نفرت انگیز انعکاس مستقیم نظام تمامیت گرای فاشیستی است که آمریکا به سوی آن می‌رود. این زنده‌گی سخت در آمریکا به خاطر پلیس امنیتی داخلی - اداره‌ی تحقیقات فدرال ، اف. بی. آی. - است که در هفته‌ی اخیر اجازه یافت تا تلفون هر شهروند آمریکا را کنترل و ضبط کند. آنها حتا می‌توانند هنگامی که تلفون قطع شده باشد نیز به صحبتها گوش دهند.

مسئله‌ی ویران کننده‌ی دیگر پس از از دست دادن کامل آزادی، بختک اقتصادی است که وارد جامعه شده و همان طوره در اخبار روزنامه‌ی گاردین انگلیسی آمده است “ ریزش ارزش دلار بازار جهانی را به پیچ و تاب خواهد انداخت” این بدان معنا است که : “رکود اقتصاد آمریکا که باعث سقوط آزاد دلار طی دو هفته شده است، تاثیر ویران‌گری بر بازارهای جهانی خواهد داشت. باین رکود، مصرف کننده‌گان آمریکا که بزرگترین درجهانند احساس می‌کنند دلاری که دارند ارزش از دست می‌دهد و قدرت خریدشان پائین می‌رود. اقتصاددانان معتقدند که این امر به شدت در رشد جهانی تاثیر منفی خواهد گذاشت. اسکناس سبز در جمعه چرخش بدتری کرد، بعد از این که تولید در بخش صنعتی آمریکا بعد از سه سال تنزل نمود“.

به درستی گفته می‌شود که وقتی بوش رهبر جنگ طلب آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام کرد که کشور آمریکا در خطر از دست دادن آزادیهای هست، او نسبت به بسیاری دیگر حق داشت چنین بگوید. اما آمریکا نه به خاطر تروریستها، بلکه به خاطر عمل کرد حکومتش آزادی اش را از دست می‌دهد. گرچه غم‌انگیزتر برای مردم آمریکا امروز اثر تمامیت خواهی فاشیستی کشور بر گرانبهاترین دارائی شان، کودکانشان است. و کسانی که کودکان راجان کرده‌اند که توسط نویسنده‌ی انگلیسی ژورژ اورول در ۱۹۸۴ به دوستان آمریکا هشدار داده شد:

“تقریباً تمامی کودکان امروزه نفرت انگیز شده‌اند. بدتر آن که توسط یک چنین سازمانهای جاسوسی، آنها تبدیل به وحشیان کوچک غیر قابل اداره شده‌اند. و هنوز این وضع گرایش در آنها علیه انضباط حزبی به وجود نیأ ورده است. برعکس،



مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (قسمت هفتم)

فرهنگ

فرهنگ عبارت است از مجموعه ارزش های ناشی از تولیدات مادی و معنوی که توسط بشریت در طول تاریخ آفریده شده است. فرهنگ یک پدیده اجتماعی است که معرف سطح پیشرفت جامعه در یک مرحله معین تاریخ می باشد. این سطح پیشرفت به وسیله ترقی فنون، تکامل تجارب در زمینه روند کار و تولید، پیشرفت آموزش و پرورش، علوم، ادبیات، هنر و همچنین به وسیله سطح رشد نهادهای اجتماعی که در ارتباط با فعالیت های مذکور می باشند، تعیین می گردد. فرهنگ به طور کلی به فرهنگ مادی و معنوی تقسیم می شود. فرهنگ مادی ناشی از ابزار مادی تولید و زیست، تجارب کسب شده در زمینه تولید و ثروتهای مادی دیگر است. فرهنگ معنوی ناشی از دستاوردهای جامعه در زمینه علوم، هنر، ادبیات، فلسفه، اخلاق، آموزش و غیره است. فرهنگ به بیان خاص کلمه همان فرهنگ معنوی است.

در میان مهم ترین نشانه های سطح فرهنگ (به مفهوم عام کلمه) در یک جامعه و در یک مرحله مشخص تاریخ، باید از درجهی استفاده از تکنیک های تکامل یافته و اکتشافات علمی در پروسه تولید اجتماعی و همچنین درجهی اشاعه آموزش، ادبیات و هنر در میان مردم، نام برد.

کمونیسم علمی برای اولین بار مسائل فرهنگ و محتوای تاریخی و اجتماعی آن را از طریق علمی حل کرد و نشان داد که فعالیت معنوی انسان ناشی از شرایط زندگی مادی جامعه و خصوصیات رژیم اجتماعی و سیاسی است. ایده آلیست ها فرهنگ و رشد آن را محصول ذهنی نخبهگان جامعه تصور می کنند. به عقیده آنها بین فرهنگ و مبارزه طبقاتی، هیچ گونه رابطه ای موجود نیست. کمونیسم علمی بدون وقفه علیه تمام تئوریهای ایده آلیستی که می خواهند تغییر ناپذیری فرهنگ بورژوازی را ثابت کنند، علیه تمام تئوریهایی که می کوشند خصوصیات طبقاتی فرهنگ بورژوازی را پنهان سازند و سیاست امپریالیستی بورژوازی را در زمینه سرکوب و استثمار مردم جهان و نابود ساختن و به زیر سلطه کشیدن فرهنگ آنان توجیه کنند،

مبارزه می کند. کمونیسم علمی علیه هر نوع اقدامی که تحت شعارهای جهان وطنی (کوسموپولیتیسیم) یعنی در استتار برای تحقق سیاست امپریالیستی بورژوازی عمل می نماید، مبارزه می کند.

کمونیسم علمی با اعلام این که فرهنگ یک پدیده اجتماعی است، از تز اساسی ماتریالیسم تاریخی حرکت می کند، یعنی معتقد است که شیوه تولید نعم مادی تمامی زندگی اجتماعی، سیاسی و معنوی را تعیین می کند. تکامل شیوه تولیدی نعم مادی، شرط گذار از یک نظام اجتماعی معین و فرهنگ اجتماعی بالاتر و فرهنگ منطبق با آن نظام جدید است. از این رو، فرهنگ یک پدیده تاریخی است که توسعه می یابد. قوانین رشد شیوه های تولیدی، نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، پایه های موجودیت فرهنگ مادی و معنوی جامعه را تشکیل می دهد. بنابراین، قوانین عینی (ابژکتیو) بر تکامل فرهنگ حکومت می کند و این تکامل به خواست و اراده جمعی انسانها وابسته است. یک فرهنگ جدید فقط وقتی به وجود می آید که شرایط عینی زندگی مادی جامعه آماده باشد. اما در نظرگاه ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی، هر چند فرهنگ معنوی به وسیله ساخت اقتصادی و شیوه تولید نعم مادی تعیین می شود، ولی به طرز مکانیکی و خود به خودی تغییرات آن را دنبال نمی کند. فرهنگ به مثابه بخشی از روبنای جامعه، از یک استقلال نسبی در تکامل خود برخوردار است و تحت شرایطی (چنانچه مانع رشد و تکامل زیربنای اقتصادی شود) می تواند نقش عمده و تعیین کننده پیدا کند. فرهنگ در عین حال از فرهنگ دیگر خلقها و کشورها نیز تأثیر می پذیرد. بالاخره هر فرهنگ جدیدی از نقطه نظر تاریخی به فرهنگ گذشته وابسته است و پیوند دارد. تسلسل تاریخی رشد تولید مادی، پایه تسلسل در رشد فرهنگ مادی و معنوی است. لنین در این باره نوشته است:

«فرهنگ پرولتری باید رشد منطقی مجموعه آگاهی های تدوین شده توسط بشریت، تحت یوغ جامعه سرمایه داری، جامعه مالکین بزرگ ارضی و جامعه بوروکراتیک (سرمایه داری) باشد.» (۱)

فرهنگ در هر جامعه طبقاتی از یک خصلت طبقاتی معینی برخوردار است که محتوی و اهداف آن را تعیین می کند. مثلاً در یک جامعه سرمایه داری، هر فرهنگ ملی به دو فرهنگ، یکی فرهنگ مسلط بورژوازی (فرهنگ طبقه مسلط) و دیگری عناصر فرهنگی کم و بیش تکامل یافته دموکراتیک و سوسیالیستی متعلق به توده های تحت ستم تقسیم می شود. فرهنگ سوسیالیستی که کلیه عناصر مترقی فرهنگ گذشته را در خود جذب می کند، به طرز ریشه ای هم از نظرایدهولوژی و هم از نظر عمل کرد اجتماعی با فرهنگ بورژوازی امپریالیستی متفاوت است. فرهنگ سوسیالیستی فقط به وسیله یک انقلاب سوسیالیستی که یکی از اجزای اصلی آن انقلاب فرهنگی سوسیالیستی است می تواند تکامل یابد. فرهنگ سوسیالیستی به نوبه خود به حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و نیل به یک جامعه کمونیستی نقش اساسی ایفا می نماید. از مشخصات فرهنگ سوسیالیستی می توان چند مورد زیر را ذکر نمود: خدمت بی چشم داشت به توده ها، مدافع ایدهولوژی کمونیستی، دربرگرفتن جهان بینی علمی، روحیه اشتراکی و انترناسیونالیسم.

ویژگی مناسبات اجتماعی یک ملت، خصلت های روحی - روانی - تاریخی انسانهایی که ملت را تشکیل می دهند، در ویژگیهای فرهنگ ملی منعکس می شوند. ویژگی مناسبات اجتماعی یا نفسانی یکی از خصلت های اساسی ملت و نیز یکی از اشکال فرهنگ ملی است. این ویژگی بیان کننده شرایط مشترک زندگی انسانهای متعلق به یک ملت می باشد. در جوامع طبقاتی، اختلاف اوضاع و احوال و شرایط زندگی طبقات در تفاوت روان شناسی اجتماعی آنها منعکس می شود. ویژگیهای فرهنگ ملی در شیوه زندگی انسانها نیز منعکس می شود. شیوه زندگی انسانها به منزله یکی از اشکال فرهنگ ملی، بیان عادت است که از لحاظ تاریخی در نزد یک خلق معین، برپایه روابط اجتماعی و خانواده گی خاص این خلق، سنت ها، آداب، شرایط زندگی موروثی و نوین (مسکن، پوشاک و غیره) شکل گرفته اند. شیوهی



زنده‌گی اجتماعی و فردی انسانها نیز به نسبت تکامل و تغییر ساخت اجتماعی جامعه، دگرگون می‌شود.

مبارزه‌ی طبقاتی که حاصلش درهم شکستن نظام کهنه‌ی اجتماعی و برقراری یک نظم نوین پیش رفته‌ی اجتماعی می‌باشد، ضرورتاً یک فرهنگ نو، پیشرفته تر و مترقی تر را جایگزین یک فرهنگ کهنه خواهد کرد. در این مبارزه‌ی طبقاتی، پرولتاریا و حزب آن نقش رهبری کننده را به عهده دارد. یک جامعه‌ی سوسیالیستی، شرایط رشد کامل فرهنگ ملت‌ها و خلق‌ها را که دارای محتوای سوسیالیستی می‌گردد، فراهم می‌آورد، مبادله‌ی فشرده ارزش‌ها و وسایل فرهنگ مادی و معنوی را میان آنان تسهیل می‌نماید، گنجینه‌های فرهنگی ملیت‌ها را غنای بی سابقه می‌بخشد و شرایط بهره‌گیری این فرهنگ‌های ملی را از گنجینه فرهنگ جهانی فراهم می‌نماید و از این‌رو گامی بلند در جهت تحقق و تکامل فرهنگ مشترک جهانی انسانها، که به آرمان کمونیسم و تحقق آن کمک بزرگی می‌نماید، برمی‌دارد.

۱- لنین: «وظایف اتحادیه‌های جوانان»

دولت

دولت ابزار دیکتاتوری طبقه و وسیله‌ی اعمال قهری است که تسلط سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر را تضمین می‌نماید. لنین می‌نویسد:

«دولت یک ابزار سلطه‌ی طبقاتی، ابزار سرکوب یک طبقه به وسیله طبقه‌ی دیگر است... دولت سازمان اعمال قهری است که هدف آن به زانو درآوردن یک طبقه‌ی معین است.» (۱)

جوهر دولت در حقیقت سرکوب طبقاتی است، که در نقش وظایف دولت آشکار می‌شود.

دولت دارای دو وظیفه‌ی اساسی است: یکی داخلی و دیگری خارجی. سرکوب طبقاتی در درون جامعه بیان عمل‌کرد و وظیفه‌ی اساسی داخلی آن است. روابط دولت با سایر دولتها، بیان نقش خارجی دولت است که در حقیقت ادامه و مکمل سیاست داخلی دولت می‌باشد.

تحقق وظایف دولت از طریق قدرت دولتی صورت می‌گیرد. قدرت دولتی نیرویی است که طبقه‌ی حاکمه به وسیله آن طبقات تحت سلطه را مجبور به تبعیت از اراده خود می‌

نماید. این نیروی قهریه از مجموعه‌ای از ارگانهای مخصوص و ویژه مثل ارتش، پلیس، دستگاه قضائی زندانها و غیره تشکیل می‌شود. لنین می‌نویسد:

«ارتش دائمی و پلیس، ابزار عمده‌ی قدرت دولتی است.» (۲)

مائوتسه دون می‌نویسد:

«دستگاه دولتی که بر ارتش، پلیس و دادگستری شامل می‌شود ابزاری است که طبقه‌ای طبقه دیگر را به وسیله آن در فشار می‌گذارد. دستگاه دولتی نسبت به طبقات دشمن ابزار فشار است؛ در اینجا زور هست نه مدارا.» (۳)

طبقات حاکم می‌توانند اشکال گوناگونی از سازمان و ساخت قدرت سیاسی (حکومت) را، مانند نظام جمهوری یا سلطنتی، حکومت دموکراسی پارلمانی، یا دیکتاتوری فاشیستی و غیره، به تناسب شرایط و اوضاع و احوال مبارزه‌ی طبقاتی و نیازهای خود این طبقات به خود بگیرند. اما شکل قدرت سیاسی هر چه باشد، ماهیت آن همیشه دیکتاتوری طبقه حاکم است.

نباید دو مسئله ساخت سیاسی (شکل قدرت سیاسی یا حکومت) و رژیم دولتی را با هم اشتباه کرد. مائوتسه دون تصریح می‌کند که مسئله رژیم دولتی یا:

«سیستم دولت... فقط مربوط به مسئله‌ی موقعیت طبقات اجتماعی مختلف در دولت است.» (۴)

در حالی که:

«سیستم قدرت مسئله‌ای است که به شکل ساخت قدرت سیاسی مربوط می‌شود، به شکلی که طبقات اجتماعی معین، هنگام برقراری ارگانهای قدرت سیاسی برمی‌گزینند تا با دشمن به نبرد بپردازند و از خویشتن دفاع کنند.» (۵)

به عبارت دیگر، رژیم دولتی بر محتوای طبقاتی دولت و ساخت قدرت سیاسی، بر شکل اعمال قهر به وسیله طبقه‌ی حاکم، دلالت دارد.

دولت یک مقوله‌ی تاریخی است و از ازل وجود نداشته بلکه محصول و بیان آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. لنین می‌نویسد:

«دولت در آنجا، در آن زمان و در حدودی پدید می‌آید که تضادهای طبقاتی در آنجا، در آن زمان و در آن حدود به‌طور ایزکتیو دیگر نمی‌توانند آشتی پذیر باشند.» (۶)

تفاوت ماهوی و بنیادی میان دولتها (دولت طبقات استعمارگر با دولت سوسیالیستی پرولتاریا) سبب ایجاد تفاوت ماهوی در

محتوای طبقاتی عمل‌کرد دولت می‌گردد. وظیفه و نقش داخلی کلیه دولتهای متعلق به طبقات استعمارگر در طول تاریخ عمدتاً عبارت بوده است از حفظ و غلبه‌ی سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی این طبقات و اعمال دیکتاتوری بر مجموعه توده‌های تولیدکننده و زحمتکش، اعمال دموکراسی پارلمانی متکی بر نمایندگی غیرمستقیم، نفاق افکنی و رقابت بین توده‌ها جهت تضعیف توان مبارزاتی آنان در برابر طبقات حاکم، جلوگیری از رشدآگاهی اجتماعی توده‌ها و متعاقب آن جلوگیری از سازمان‌یابی و تشکیل توده‌ها در سازمانهای مستقل توده‌ای و سیاسی خود.

در حالیکه وظیفه داخلی یک دولت سوسیالیستی یعنی دولت دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از پاسداری از روابط اقتصادی سوسیالیستی، تلاش برای پایان دادن به روابط استعمار انسان از انسان و کلیه دستاوردهای نوین سوسیالیستی در دفاع از منافع انقلابی تولیدکننده‌گان نعمات مادی و معنوی جامعه، اعمال دیکتاتوری بر مجموعه طبقات استعمارگر سرنگون شده که قصد احیای نظام سرنگون شده‌ی استثماری را داشته باشند و اجرای دموکراسی شورائی و نمایندگی مستقیم، تلاش برای ساختن جهانی فارغ از طبقات، استثمار، ستم، تبعیض و هرگونه کردار و رفتاری که به "از خودبی‌گانه‌شدن" انسانها کمک کند. دولت دیکتاتوری پرولتاریا موظف است تا توده‌ها را هرچه بیشتر سازمان دهد تا آنها بتوانند بیشتر و بیشتر درگرفتن امور به دست خود فعالانه عمل کنند و مسئولیت بپذیرند. این دولت خدمت کار اکثریت افرجامعه است و نه ارباب توده‌ها.

در نقش خارجی: عمل‌کرد و سیاست دولت متعلق به طبقات استعمارگر ناشی از ماهیت این طبقات و عمل‌کرد آنها در داخل کشور ضرورتاً عبارت است از اعمال یک سیاست غارتگرانه، سلطه جویانه و تجاوز نسبت به خلقها و کشورهای خارجی و یا اتحاد با نیروهای ارتجاعی بین‌المللی برای اعمال سلطه‌ی مشترک بر سایر کشورها، تشدید رقابت درسطحی جهانی و تلاش برای دست اندازی به تمامی ثروت ملل ضعیف و دریک کلام پیش بردن حرکت طبقاتی خودخواهانه‌ی داخلی درسطحی جهانی.

در حالیکه نقش خارجی دولت سوسیالیستی دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دفاع از استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی دولت سوسیالیستی، ایجاد مناسبات رفیقانه

و احترام آمیز با دیگر کشورهای



پرولتاریا برای حفظ حاکمیت اکثریت، دیکتاتوری اش را باید با برجا نگهدارند تا از برگشت جامعه به عقب و به مناسبات تولیدی عقب مانده طبقاتی جلوگیری نماید.

- ۱- لنین: « دولت و انقلاب »
- ۲- لنین: « دولت و انقلاب »
- ۳- مائوتسه دون: « درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق »
- ۴- مائوتسه دون: « درباره دموکراسی نوین »
- ۵- مائوتسه دون: « درباره دموکراسی نوین »
- ۶- لنین: « دولت و انقلاب »

ج.ر. - تیرماه ۱۳۸۶



طبقات استثمارگرو ستمگر قرار دارد و جای‌گزینی آن با دولت دیکتاتوری پرولتاریا، تحقق یابد.

دولت دیکتاتوری پرولتاریا در تاریخ بشریت، دولتی از نوع نوین و عالی است که نه نماینده اقلیت استثمارگران و ستمگران، بلکه نماینده اکثریت استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان جامعه است. این دولتی است که خود روند زوال خود را آگاهانه سازمان می دهد، زیرا معتقد است که در جامعه جهانی نهایتاً انسانها باید حاکم بر اشیاء باشند و نه حاکم بودن عده‌ای ناچیز از آنها برعه‌ای دیگر که اکثریت‌اند. تنها پس از محو کامل طبقات به کمک دیکتاتوری پرولتاریا و ورود به جامعه‌ی کمونیستی بی طبقه است که دولت زوال می یابد. اما در تمام دوران تاریخی سوسیالیسم و تا وقتی که هنوز نظام سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی، مرتجعین و مبارزه طبقاتی موجودند، دولت

سوسیالیستی، پشتیبانی از مبارزه‌ی رهایی بخش کلیه ملل و خلق های تحت ستم در برابر تجاوزات امپریالیستی (انترناسیونالیسم پرولتاری)، داشتن مناسبات دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی با کشورهای غیرسوسیالیستی براساس عدم دخالت در امور یکدیگر، دفاع از صلح و مخالفت با جنگ افروزی امپریالیستی (همزیستی مسالمت آمیز).

دولت ابدی نبوده و تنها در جامعه‌ی طبقاتی قابل تحقق است. حذف طبقات به طرز اجتناب ناپذیری زوال و نابودی دولت را هم به دنبال دارد. اما هیچ طبقه‌ی ارتجاعی حاکم خود به خود صحنه‌ی تاریخ را ترک نمی گوید و به میل خود قدرت سیاسی را رها نمی کند: آزادی پرولتاریا و خلق های تحت ستم باید از طریق انقلاب قهرآمیز آنان، نابودی قاطعانه دستگاه دولتی که در خدمت

از تلویزیون آزمایشی رنجبران در اینترنت دیدن کنید

www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/?page_id=221

www.ranjbaran.org



به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!



<http://www.ranjbaran.org/>

http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://barabari.ba.funpic.de/>



کشورهای «جلو جبهه» در پروژه جهانی آمریکا (۱)

را تجربه می‌کند. این شرایط که خود معلول سیاست های نظام جهانی سرمایه در آن منطقه به خصوص بعد از پایان دوره "جنگ سرد" است، به آمریکا به عنوان سرکرده "امپراتوری آشوب" نظام جهانی احتمال پیروزی نظامی آسانی را وعده می‌دهد. ولی تجاوز نظامی و ادامه جنایات آمریکا در خاورمیانه، کشورهای "جلو جبهه" (افغانستان، پاکستان، عراق، فلسطین، لبنان، سوریه و ایران) را در موقعیت ویژه ای قرار داده است. در این شماره، چند و چون جایگاه و اهمیت تعدادی از کشورهای جلو جبهه را که هم اکنون مورد هجوم، غارت و تخریب

"جهان قدیم" (بین آفریقا، آسیا و اروپا) قرار دارد، در نتیجه برای آمریکا آسان تر خواهد بود که از آن منطقه به عنوان "سکوی پرش" و یا به عنوان یک پایگاه عظیم تهدید دائمی نظامی - نفتی علیه رقبای خود (روسیه و چین) استفاده کند. طراحان پروژهی آمریکا، به تعدادی از کشورهای خاورمیانه "جدید" که به کشورهای "جلو جبهه" معروف شده اند، مقام ویژه ای در محاسبات نظامی و سیاسی خود قائل هستند. البته امروز علیه منطقه خاورمیانه جدید منجمله پاکستان شرایط تاریخی پر از آشفته‌گی، بی ثباتی، بحران و پولاریزاسیون و یا "بالکانیزاسیون"

در شماره های پیشین "رنجبر"، پروژهی جهانی آمریکا (ایجاد و تامین سلطه ی نظامی بر سراسر کره ی خاکی) که بهدرجات گوناگون و متغیر از طرف "شرکاء" و "متحدین" و هم‌دستان آن (به‌ویژه اتحادیه اروپا و ژاپن) حمایت می‌شود، مورد بررسی قرار گرفت. درضمن شرح داده شد که در پیشبرد این پروژهی جهانی، معماران آن (مشخصاً نو محافظه کاران) خاورمیانه را به عنوان استراتژیک ترین منطقه‌ی ژئوپولیتیکی برای وارد ساختن "اولین ضربه" انتخاب کرده اند. چون خاورمیانه، همراه با پاکستان و افغانستان در چهارراه

اوضاع و مقاومتها در برابر امپریالیسم و صهیونیسم

قطع شود. در غزه ما گل‌های بسیار زیبایی داریم که به شما بفرستیم. اما مرزها بسته شده‌اند و ما نمی‌توانیم گل‌هایمان را صادر کنیم!!! و مردم بسیار غمگین و ناراحتند که که گل‌های زیبای رمانتیک شان پژمرده می‌شوند. شمع‌ها در غزه هرچه بیشتر فراگیر می‌شوند. زیرا که ما برق نداریم و کودکانمان از داشتن آب پاک، بسیاری از غذاها برای سلامتی و رشدشان محروم شده‌اند. باتمام وجودم روز زن را به شما تبریک می‌گویم.

www.uruknet.info?p=41822

می‌خواهیم به جهانیان بگوئیم: نه محاصره و نه دیوارکشی، نه وحشی‌گریهای نظامی دائمی علیه ما، برای اسرائیل امنیت فراهم نخواهد کرد. آن چه که امنیت آفرین برای همه است عبارت است از این که **صلحی برپایه‌ی عدالت** برقرار شود و عدالت هم عبارت است از این که خلق فلسطین حق زندگی احترام آمیز و برابر و متکی بر تحقق اهداف جدائی‌ناپذیر خود را کسب کند. از غزه از شما می‌خواهم که هم‌بسته‌گی و حمایت‌تان را از ما نشان دهید. از حکومت‌های‌تان بخواهید محاصره‌ی غزه فوراً

روز جهانی زن - به سبک غزه
مونا ال - فزا - ۸ مارس ۲۰۰۸
"با تمام عشق و احترام به زنان جهان، من پیام ویژه‌ی خود را از غزه می‌فرستم، چندساعت دیگر در ساعت ۱۱ صبح به وقت محلی، بسیاری از زنان و کودکان فلسطینی غزه در میدان قبرسبازگمنام جمع خواهند شد تا این روز را جشن بگیرند و از جامعه‌ی جهانی و مشخصاً از زنان جهان در این روز ویژه بخواهند که در مقابل جنایات روزمره‌ای که علیه کودکان و زنان فلسطین صورت می‌گیرند، ساکت ننشینند. ما

از میان نامه های رسیده!

همانا خود خواهی است که در تمام عرصه ها به وضوح همراه با اندیویدالیسم و خود محوری تظاهر می کند. گر چه خود خواهی مرد سالارانه هم چنان بال گسترده و در آزار زنان به حضور خود ادامه می دهد، ولی از سوی دیگر نام مردان نامداری که این ویژه گی ها را شناخته و به جامعه انسانی معرفی کردند بر لوح مبارزات طبقاتی

اند و موقعیت احزاب و سازمانهای چپ، می گذارد. پدر سالاری محصول مناسبات اقتصادی نظام برده داری بوده و در فنودالیسم به اوج خود رسیده و سپس به جامعه سرمایه داری منتقل شده است. پدر سالاری بر اساس مناسبات مالکیت خصوصی بر ابزار تولید استوار بوده و به حیات خود ادامه می دهد. بارزترین ویژه گی پدر سالاری

از نامه‌های رسیده:
رفیق زنی که برای وحدت نیروهای چپ تلاش می‌کند، به مناسبت ۸ مارس و نقد مردسالاری در میان نیروهای چپ از جمله می‌نویسد:
تفکرات پدرسالارانه در جریان انقلابی تاثیر بس منفی بر زنان که نیمی از جامعه

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

Postbox 227
Vällingby 13 162
Sweden

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org